



حضرت زهرا  
عليها السلام

حاج حسین خوش بچه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# حضرت زهرا عليها السلام

حاج حسین خوش بچه

السلام عليك يا أبا عبد الله  
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته  
السلام على الحسين  
وعلى عليّ ابن الحسين  
وعلى أولاد الحسين  
وعلى أهل بيت الحسين  
وعلى أصحاب الحسين  
ورحمة الله وبركاته



امیرالمؤمنین علی علیه السلام کفواً أحد است  
حضرت زهرا علیها السلام کفواً خلقت است  
به اولیای امور کار نداشته باشید  
بر عمر و ابابکر لعنت کنید

خدا در قیامت محبوبیت خودش را درباره متقی و ولایت افشا می‌کند که زهرا علیها السلام پشت در صدا زد: «أبتاه! أبتاه!» عمر گفت: «چنان فشار دادم؛ عضله‌هایش را خرد کردم!» حالا حضرت زهرا علیها السلام در صحنه محشر می‌آید؛ به تمام اهل محشر گفته می‌شود: «ببندید چشمانتان را! زهرا علیها السلام می‌خواهد بیاید.» کی می‌شود این چیزها را ببینیم؟! آخر خدا دو دفعه ائمه طاهرین علیهم السلام را افشا می‌کند، یکی در قیامت، یکی هم در رجعت. در رجعت ائمه علیهم السلام می‌آیند؛ ما هم دلمان می‌خواهد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف بیاید و رجعت را بیاورد تا احقاق حق کند؛ یعنی آن وعده‌ای که خدا داده، آن را عملی کند. یاور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف این را می‌خواهد. چنین شخصی یاور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف است. خوش به حال رجعت که آدم در اختیار ائمه علیهم السلام باشد.

متقی می‌فرماید: «زهراجان! من نتوانستم احقاق حق شما را بکنم؛ الآن نمی‌توانم کاری بکنم؛ به پشتوانه امام زمان خواهم کرد.» متقی دلش پیش امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف است که در زمان ظهور احقاق حق می‌شود. وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف تشریف می‌آورد، اول کاری که می‌کند، به مدینه، سر قبر مادرش می‌رود و می‌فرماید: «مادر جان! آمدم!» قبر مخفی او را معلوم می‌کند و صدا می‌زند: «مادر جان! من آمدم! چقدر هل من ناصر گفتمی و کسی نیامد تو را یاری کند! آمدم تا احقاق حق کنم.» به قلب خسته متقی هم می‌گوید من



آدمم! بعد عمر و ابابکر را از قبر بیرون می آورد؛ به دار می زند و آن ها را آتش می زند، تا ظلم و جنایتشان برای مردم افشا شود. سپس می گوید: «چرا به هم پیوستید پهلو و بازوی مادرم را شکستید؟! مادرم چه کار کرده بود که سیلی به او زدید؟! تقصیرش چه بود؟! فراموش نمی کنم آن موقعی که در خانه اش ریختید و اصلاً رحم نکردید! محسن مادرم را زیر پا لِه کردید!»

چه وقت می شود حضرت زهرا علیها السلام را افشا کرد؟! وقتی که حقیقت تمام خلقت، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تشریف بیاورد و امیرالمؤمنین علیه السلام مَهر می زند؛ «مؤمن، منافق!» و گردن منافقان را می زند. آن موقع می شود زهرا علیها السلام عزیز علیها السلام را افشا کرد!

وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تشریف می آورد، حقیقت زهرا علیها السلام عزیز را می گوید؛ هیچ کس نگفته است. در تمام این عالم، در تمام دنیا، هیچ کس از امیرالمؤمنین علیه السلام غریب تر نبوده است! چون که جلوی چشمش، زهرا علیها السلام را زدند! خدا نکند کسی زن شما را بزند! امیرالمؤمنین علیه السلام می فهمید که آن ها دارند خلقت را می زنند؛ اما صبر کرد. می خواست مظلومیت ائمه علیهم السلام و ظالم بودن عمر و ابابکر در تمام خلقت افشا شود. چه کسی مظلومیت ائمه و ظالم بودن عمر و ابابکر را افشا کرد؟ فقط متقی.

وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله به ظاهر از دنیا رفت، عمر ملعون گفت: «اول کاری که می‌کنیم، باید فدک را از زهرا بگیریم» یعنی مصادره کنیم که زهرا بی پول باشد و کسی دورش نرود؛ چون که آن‌ها عقیده نداشتند که ائمه طاهرين علیهم السلام خلق نیستند. خدای تبارک و تعالی تمام خلقت را در اختیار زهراى عزیز علیها السلام گذاشته است! چه احتیاجی داشت؟! این که فدک فدک می‌کرد، مگر آن را برای خودش می‌خواست که از آن استفاده کند؟! می‌خواست آن را به مردم و دوستانش بدهد، از ظالم بگیرد و به مظلوم بدهد.

بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، عمر کسانی که از طرف حضرت زهرا علیها السلام در سرزمین فدک بودند را بیرون کرد. حضرت علیها السلام پیش ابابکر می‌رفت و انتقاد می‌کرد که پدرم فدک را به من بخشیده است، آن را باید به من بدهی. ابابکر به او داد. وقتی حضرت علیها السلام داشت برمی‌گشت، عمر او را دید و گفت: «زهرا! کجا بودی؟!» ممکن بود که حضرت توریه\* کند؛ اما نکرد. گفت: «پیش ابابکر رفتم و کاغذ فدک را گرفتم.» گفت: «به من بده!» حضرت علیها السلام نداد. عمر در گوش حضرت زد، سند را گرفت و جوید و تُف کرد. حضرت زهرا علیها السلام نفرین کرد و فرمود: «إن شاء الله خدا شکمت را پاره کند!» زهرا علیها السلام کتک می‌خورد؛ چون عمر می‌خواهد مسیر خلافت را عوض کند. حضرت می‌خواهد بگوید «ای دنیا! ای عالم! ای انسان‌ها! این خلیفه اسلام نیست! این خلافت را غصب کرده! این آدم گُش و زهرا گُش است!»

\*. توریه: پوشاندن حقیقت

نُه سال طول کشید تا شکمش پاره شد. از امام صادق علیه السلام سؤال کردند که مادرتان زهرا علیها السلام یک نفس از روی ناراحتی کشید ستون‌ها از جا حرکت کرد؛ چرا این‌جا نُه سال طول کشید؟! امام علیه السلام فرمود: «می‌خواست شقاوت عمر تکمیل شود؛ وگرنه دعای مادرمان زهرا همان موقع مستجاب شد.» بعضی‌ها که شقی هستند، خدا نگه‌شان می‌دارد تا شقاوتشان تکمیل گردد. اگر شما ظالمی را در عالم می‌بینید که جولان می‌دهد، خیال نکنید که خدا ظالم پرور است. خدا می‌گوید: «من در کمینگاه ظالم هستم. هر وقت باشد از کمینگاه به او می‌زنم.»

وقتی به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر دادند که عمر شکمش پاره شد، گریه کرد. گفتند: «علی جان! چرا گریه می‌کنی؟!» فرمود: «دل‌م می‌خواهد زهرا زنده بود و می‌دید دعایش مستجاب شده، من برای او گریه می‌کنم.»

قیامت شیعه‌ها ارث دارند، زهرا علیها السلام از مهریه‌اش به دوستانش می‌دهد. در دنیا خواست فدک را بگیرد و به آن‌ها بدهد، نشد. او که ارث نمی‌خواهد، خودش که احتیاج ندارد، آن را به شیعه‌هایش می‌دهد.

حالا عمر و ابابکر بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله جلسه بنی ساعده درست کردند و گفتند که درست است علی را معرفی کرد و ما هم با او بیعت کردیم؛ اما زیر بارش نمی‌رویم. علی جوان است؛ ولی ابابکر پیرمردی است که پدر زن رسول الله است. ظاهر

را دیدند، نه حقیقت را! اگر بخواهید حقیقت را ببینید، خدا پرده را کنار می زند و به شما نشان می دهد. گفتند تا حالا خود پیامبر صلی الله علیه و آله بوده؛ از این به بعد می خواهد دامادش باشد، همین جا کافر شدند.

همین طور گفتند: «تا زمانی که زهرا همسر علی است، علی مقامی دارد، باید کاری کنیم که عظمتش را از بین ببریم و قرابتش را با پیامبر قطع کنیم.» خدا لعنتش کند عمر را! وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی که فتح کننده خیبر است، می دهم.» گفت: «من دو آرزو داشتم که به آن نرسیدم؛ یکی دلم می خواست فتح خیبر با من باشد؛ دیگر این که زهرا زن من باشد.» خاک بر سرت کنند! بین این ها از همان اول با ولایت کینه و عناد داشتند. هر چقدر پیامبر صلی الله علیه و آله تعریف امیرالمؤمنین علیه السلام و زهرا علیها السلام را می کرد، بغض و عداوتشان بیشتر می شد.

دیگر این که گفتند: «احکام به زهرا نازل شده؛ اگر احکام را افشا کند، اصلاً مردم به ما نگاه نمی کنند؛ ما می خواهیم در دنیا حکومت کنیم؛ پس باید زهرا را بکشیم!» چه جور بکشند؟ با مقدسی؛ یعنی با اسلام.

حالا ابابکر در مسجد نشسته؛ رو به مردم کرد و گفت: «ای مهاجر و انصار! ما می خواهیم که تفرقه در اسلام نیفتد و یک اسلام واحد باشد.» عمر گفت: «مردم! یادتان هست که پیامبر صلی الله علیه و آله چقدر سفارش نماز جماعت را کرد و گفت هر کسی

که به جماعت نیامد، سراغش بروید و او را بیاورید، ببینید  
مریض است، گرفتار است، قرض دارد، به عیادتش بروید و  
مشکلش را حل کنید؟!»

به مُغیره گفت: «مُغیره! بلند شو، برو به علی بگو بیاید؛  
دو روز است که به نماز جماعت نیامده.» مُغیره رفت در خانه  
حضرت زهرا علیها السلام را زد. حضرت علیها السلام فرمود: «مُغیره! چه کار  
داری؟! هنوز آب غسل پدرم خشک نشده، امیرالمؤمنین علی  
هم دارد قرآن را جمع آوری می کند.» مُغیره برگشت و پیش عمر  
آمد.

عمر رو کرد به مردم و گفت: «ای مردم! دیدید علی نیامد،  
بلند شوید همه برویم علی را بیاوریم تا با خلیفه مسلمین  
بیعت کند.» چند نفر از حضار مجلس بلند شدند و به در خانه  
امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفتند و گفتند که بیا با خلیفه مردمی  
بیعت کن و اختلاف نینداز. بین به خلیفه ای که خدا معلوم  
کرده، می گوید بیا خلیفه مردمی را اطاعت کن! حریم ولایت  
را شکست! از آن موقع دیگر آقا امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن و  
امام حسین عادی شدند؛ مثل همه مردم شدند. آیه «أطیعوا  
الله و أطیعوا الرسول و أولوا الأمر منکم.» از بین رفت. عمر اولوا  
الأمری را از بین برد.

این بار هم زهرا علیها السلام عزیز علیها السلام در را باز نکرد. عمر گفت: «در را  
باز کن و به علی بگو بیاید؛ وگرنه در را آتش می زنم.» گفتند  
که در این خانه حسن و حسین حضور دارند! در این خانه

را جبرئیل می‌بوسیده و پیامبر با اجازه وارد می‌شده؛ گفت:  
«تفرقه ای که در اسلام می‌افتد، از این حرف‌ها مهم‌تر است.  
خانه را با اهلش آتش می‌زنم.»

زهرای عزیز علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «علی جان! من  
پشتِ در می‌روم تا آن سفارش‌هایی که پدرم راجع به من  
کرده را به این‌ها یادآور شوم، شاید حیا کنند، احترام کنند  
و برگردند.» عمر گفت: «اگر علی نیاید، در را آتش می‌زنم.»  
به مردم هم گفت بروید هیزم بیاورید. آن‌هایی که «روزی»  
می‌خواستند، امرش را اطاعت کردند و رفتند هیزم آوردند.  
این آتش بود که توسعه پیدا کرد و تا صحرای کربلا آمد  
که ابن سعد دستور داد: «خیمه‌های امام حسین علیه السلام را آتش  
بزنید!» حالا آن جنایت خوفناک را انجام داد؛ با لگد به در زد  
و پهلوی زهرای عزیز علیها السلام را شکست! امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
هم داخل خانه است؛ ببین همه خلقت می‌گویند علی علیه السلام!  
عرش خدا، آسمان، تمام کُرات می‌گویند علی علیه السلام! خدا هم  
گفته علی علیه السلام! اما این جا پشتِ در، یک دفعه زهرای عزیز علیها السلام  
صدا زد: «یا اَبَته! یا اَبَته! پدرجان! ببین اُمّتِ تو با ما چه کار  
می‌کنند؟!»

حالا چرا زهرا علیها السلام نگفت علی علیه السلام?! چون که زهرا علیها السلام  
روح علی علیه السلام است و علی علیه السلام روح زهراست. زهرای عزیز علیها السلام  
گفت مبادا یک ذره امیرالمؤمنین علی علیه السلام ناراحت شود! من  
دیگر علی علیه السلام نگویم که او را ناراحت کنم! چرا امیرالمؤمنین

علی علیه السلام را ناراحت می کنید؟! شما وقتی او را ناراحت می کنید که برایش مصداق درست کنید و دنبال خلق بروید.

همه جمعیت داخل خانه شدند و می خواستند امیرالمؤمنین را به مسجد ببرند؛ اما نمی توانند. طناب گردنش انداختند و او را کشیدند؛ عده ای هم هُل می دادند! زهرا ی عزیز علیها السلام در ظاهر غش کرده است. یک وقت به هوش آمد و چشم هایش را باز کرد. ببین تا جان دارد به فکر امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. تو به فکر چه کسی هستی؟!

چنان جسارت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به حضرت زهرا علیها السلام فشار آورد که از بچه اش که زیر پا رفت، صرف نظر کرد. زهرا علیها السلام نگفت پهلویم! نگفت محسن ام! حضرت محسن زیر پاهای مردم له شد! وای! وای! آیا محسن نباید قبر داشته باشد؟! حالا سراغ امیرالمؤمنین علی علیه السلام را گرفت تا او را نجات دهد، گفت: «فَضَّه! علی کجاست؟!» تا نفس آخرش می گوید علی علیه السلام! فَضَّه گفت: «عزیز من! زهراجان! او را از خانه بیرون کشیدند و به مسجد بردند.»

وقتی بیرون مسجد النَّبِیِّ بودم، دیدم آسمان یک برقی زد؛ امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام دم در مسجدند، زینب علیها السلام و اُمّ کلثوم علیها السلام را دیدم که مرتب می گفتند: «مبادا پدرمان را بکشند!» همه گریه می کردند. عوض این که بروم مسجد را تماشا کنم، داد زدم و گفتم: «ای مسجد! خراب شوی!» مسجدی که در آن جسارت به قدس عالم امکان کنند! به آن

نگاه هم نکردم. نه ثواب می خواهم، نه مسجد را! دو دفعه  
روحم بالا رفت!

حالا تا زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ دید که خدشه به ولایت می خورد،  
در میدان آمد؛ زهرایی که وقتی می خواست بیرون برود،  
نمی فهمیدند صورتش کدام طرف است! چادرش مثل خیمه  
بود. در میدان آمد، در میان نامحرم ها، نه نامحرم ها! در میان  
دشمنان آمد تا دفاع از ولایت کند. رفقای عزیز! شما هم  
بیاید دفاع از ولایت کنید تا امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى  
فُرُجَهُ الشَّرِيفَ به شما پاسخ  
دهد. همان طور که به اصحاب امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ پاسخ داد و  
فرمود: «السلام علیکم یا عبدالصالح، المطیع لله و لرسوله، جان  
خودم و پدر و مادرم به قربان شما که دفاع از جدّم حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ  
کردید!»

حالا مگر حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ دست برداشت؟! آمد و دید  
چهل نفر دارند امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را می کشند و عده ای هم  
هُلش می دادند. لنگر زمین و آسمان را می خواهند ببرند؛ دارد  
به تمام خلقت تا قیام قیامت ابلاغ می کند که «ای مردم!  
من با ابابکر بیعت نکردم، من او را قبول ندارم؛ طرفش نروید؛  
شما هم با او بیعت نکنید. بیعت کردن با این ها یک عالمی  
را فاسد می کند.» اما آیا کسی فهمید؟! با همه این حرف ها  
امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نفرین نکرد! چون که خواستش نفرین  
نیست؛ خواستش این است که شیعه به وجود بیاید، دشمن  
عمر به وجود بیاید؛ برای همین نفرین نکرد.



خدایا! شاهد باش که نمی‌خواهم به سلمان جسارت کنم؛ می‌خواهم شما را آگاه کنم که آنقدر ولایت سطحش بالاست! کسی که درباره‌اش می‌گوید: «سلمانٌ منّا أهل البيت» کشش واقعیت ولایت را ندارد! وقتی طناب گردن امیرالمؤمنین علیه السلام انداختند، سلمان یک دفعه نگاه کرد، دید این همان است که خورشید را برگردانده اما الآن طناب گردنش انداختند؟ مگر خورشید همین است که تو می‌بینی؟! صدها هزاران گُرات است! خورشیدِ تمام گُرات را برگردانده! عمرو ابن عبدود که مطابق هزار سوار بود، در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام بیچاره شد! هفت قلعه خیبر که به هم اتصال بودند را روی هم ریخت! سلمان یک ذره رفت حرفی بزند، گردنش تا آخر عمرش زخم شد. یک ذره تزلزل داشت که امیرالمؤمنین علیه السلام که هستی تمام خلقت به وجود اوست، چرا این طوری طناب گردنش انداخته‌اند و او را می‌کشند؟! آن طنابی که گردن علی علیه السلام است، امر خداست. سلمان شجاعت علی علیه السلام را دید، نه اطاعتش را! اطاعت امام را دیدن خیلی مشکل است؛ مگر این که خودش در قلب شما جلوه کند! امیرالمؤمنین علیه السلام همین طور که طناب گردنش است، می‌گوید: «رضاً برضآک، تسلیماً بأمرك، ای معبود سماء.» امام حسین علیه السلام هم همین طور است؛ وقتی در قتلگاه افتاده، شخصی گفت بروم ببینم مبادا حسین علیه السلام نفرین کند و دنیا به هم بخورد! تا آمد، دید می‌گوید: «رضاً برضآک، تسلیماً بأمرك، ای معبود سماء،

خدایا! امرت را اطاعت کردم.»

مسلمانی که چندین سال پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بود کافر شد، کافر مسلمان شد؛ چون که یکی از این یهودی‌های خیبری آمد و گفت: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، امیرالمؤمنین امر خداست؛ این علی علیه السلام ولی خداست؛ این علی علیه السلام بر حق است. من دیدم که هفت قلعه خیبر را روی هم ریخت؛ اما حالا دارند با او این کارها را می‌کنند. آن قدرت نبود، این قدرت است که الآن یک مُشت نادان، طناب گردنش انداخته‌اند و او را می‌کشند؛ اما حرفی نمی‌زند؛ پس باید به او ایمان بیاورم.» چنین کسی خوب می‌فهمد. امیرالمؤمنین علیه السلام یک جلوه در قلبش کرد که فهمید. امیدوارم وجود مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از این جلوه‌ها در قلب شما هم بکند.

زهرای عزیز علیها السلام یک دستش به پهلو بود و با دست دیگر سر طناب را گرفت و یک فشار آورد و تکان داد، چهل نفر را روی زمین ریخت؛ چون زور بازویش، هم بازوی حیدر؛ یعنی بازوی ولایت و هم بازوی نبوت است. هیچ کجا نداریم حضرت زهرا علیها السلام کمک خواسته باشد، این جا کمک خواست.

دستی به پهلو و دستی به طناب

دست دگر کجاست حمایت حیدر کند؟!

دارد طلب دست می‌کند تا از ولایت حمایت کند؛ یعنی «ای خدا! اگر اراده می‌کردی و چند دست دیگر به من می‌دادی، با تمام دست‌هایم از حیدر حمایت می‌کردم.»

شما از چه کسی حمایت می‌کنید؟! به جای حمایت از ولایت، مشابه درست می‌کنید و دنبال خلق می‌روید! رفقا! بیایید حمایت از حیدر کنیم! الآن شما که این حرف‌ها را می‌نویسید و می‌گویید، دارید افشای ولایت می‌کنید. زهرای عزیز علیها السلام به شما هل من ناصر می‌گوید؛ خیلی قدردانی کنید که دارید از ولایت حمایت می‌کنید!

یک وقت عمر دید که نمی‌تواند به هدفش برسد؛ چون که زهرا علیها السلام دارد علی علیه السلام را به خانه برمی‌گرداند. باید او را به مسجد ببرد؛ تا با خلیفه مسلمین بیعت کند. صدا زد: «قُنْفُذ!» دست زهرا را کوتاه کن! «قُنْفُذ با غلاف شمشیر به دست حضرت زهرا علیها السلام زد و بازویش را شکست. برای چه؟ برای «روزی». کسی که «و الله خیر الرازقین» را قبول ندارد، از برای «روزی» دنبال خلق می‌رود و مشرک به خداست.

غلاف شمشیر، زهرای علیها السلام ما را نکشت؛ آن غلاف شمشیر، تیر خلاص به زهرای عزیز علیها السلام بود. مگر باور می‌کردند که می‌شود او را بزنی؟! آن سیلی که زهرا علیها السلام خورده، به واسطه شما خورده، آن بازویی که ورم کرده بواسطه شما شده تا بمانید! محسنش به خاطر شما شهید شده! حالا مخالفت می‌کنید؟! چرا توجه ندارید؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام را به هر وسیله‌ای بود، به مسجد بردند تا با ابابکر بیعت کند؛ اما او بیعت نمی‌کرد. حضرت زهرا علیها السلام باز هم دست برنداشت. دنبالش آمد. حالا بیرون مسجد است و

دارد می بیند که خالد بن ولید که در زمان پیامبر «سیف الله» بوده، خدا لعنتش کند! شمشیر روی سر امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته و می گوید: «با ابابکر بیعت کن!» حالا حضرت زهرا علیها السلام می خواهد امیرالمؤمنین علیه السلام را نجات بدهد. گفت: «دست از علی بردارید؛ وگرنه نفرین می کنم.» یک نفس کشید، ستون ها از جا حرکت کرد، جمع شد و مردم از زیرش می رفتند.

تمام خلقت در مقابل زهرا علیها السلام آمادگی پیدا کرد و سرفرود آورد که زهراجان علیهم السلام! اجازه بده، اشاره کنی تمام این ها را زیر و رو می کنیم! زهرای عزیز علیها السلام هم ولی است. ولی یعنی تمام خلقت به امرش است. دارد به عمر و ابابکر می گوید خیال نکنید مرا زدید و صورتم را سیاه کردید، تمام ماوراء در اختیار من است. ای مخالفین امیرالمؤمنین علیه السلام! شما دارید مخالفت خدا را می کنید، خدا ماوراء و دنیا را در اختیارم گذاشته، ماوراء این بود که امر کردم، آمدند و مادرم را یاری کردند؛ این عالم هم در اختیارم است؛ اگر «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» نازل شد که تسلیم پدرم شوید، می خواست شوهر عزیزم علی علیه السلام را یاری کند و عظمائیت علی علیه السلام را افشا کند. این عالم نه در اختیار پدرم، در اختیار من هم هست. نه مسجد در اختیار زهراست، ماوراء هم در اختیارش است. مسجد جلوی چشمان آن ها بود اما ماوراء اعلام کرد زهراجان! به امرت هستیم؛ یعنی خدا دنیا را می خواست زیر و رو کند، دنیا در مقابل زهرا علیها السلام

ارزش ندارد. از تمام گلبول های خونم می گویم اگر ماوراء در اختیار زهرا علیها السلام نباشد؛ ماوراء مهم تر است. ماوراء خلق است، زهرا علیها السلام نور خداست.

قربان علی بروم! حالا باز هم به این ها رحم می کند! خدا علی علیه السلام را ارحم الراحمین کرده است. او دید اگر زهرا علیها السلام نفرین کند، عالم به هم می خورد؛ چون عالم در اختیارش است. خدا همین جا هم زهرای عزیز علیها السلام را افشا کرد و حالی آن ها نمود؛ اما حالیشان نیست! مثل ما که حالیمان نیست! خدا افشا کرد که تمام این زمین در اختیار زهرای عزیز علیها السلام است!

امیرالمؤمنین علیه السلام صدا زد: «سلمان! به زهرا بگو نفرین نکن! تو دختر رحمة للعالمین هستی؛ اگر نفرین کنی، تمام عالم نابود می شود؛ نفرین تو ممکن است که به طیور هم اثر کند و همه هلاک شوند. اگر مردم ارزش ندارند، طیور ارزش دارند، آن ها امر را اطاعت می کنند» اما این مردم امر را که اطاعت نمی کنند، طناب به گردنش انداخته اند و او را می کشند.

بین امیرالمؤمنین علی علیه السلام طناب گردنش است، شمشیر بالای سرش است؛ اما به فکر طیور عالم است! می گوید طیور نباید صدمه بخورند! طیور معصوم اند و به ما اعتقاد دارند؛ به خاطر همین، سفارش آن ها را می کند.

حالا وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سحرگاه نوزدهم ماه رمضان به سمت مسجد می رفت، طیور دامنش را گرفتند و

گفتند: «علی جان! کجا می خواهی بروی؟! می خواهند تو را بکشند!» آن ها می خواهند جبران آن لطف امیرالمؤمنین علیه السلام را بکنند، می گویند: «علی جان! تو جان ما را نجات دادی! ما هم به تو می گوییم جانت در خطر است» آیا این حیوان است یا ما؟! این همه قدردان هستند!

حالا امیرالمؤمنین علیه السلام هم سفارش طیور را به حضرت زینب علیها السلام کرد و فرمود: «یا به آن ها رسیدگی کن، یا رهایشان کن!» وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش طیور را می کند؛ آیا سفارش دوستانش را نمی کند؟! شما هم بیایید به غم حضرت زهرا علیها السلام و امام حسین علیه السلام شریک باشید!

یک خلقت فدای ولایت است، نه ولایت فدای خلقت! خلقت ارزش ندارد؛ ارزشش این است که اتصال به ولایت باشد، این مردم که اتصال به ولایت نیستند، ارزش ندارند؛ اما امیرالمؤمنین علیه السلام گفت نفرین نکن؛ برای این که مبادا بگویند این ها دعوایشان به خاطر خلافت است؛ ولی نظر ولایتی من چیز دیگری است؛ آن موقع اول اسلام بود؛ در نسل مردم شیعه به وجود می آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام نگذاشت زهرا علیها السلام عزیز علیها السلام نفرین کند؛ درست است که این ها کافر شدند؛ اما از نسلشان شیعه به وجود می آمد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در ماورای خلقت تا آن ذراتی که تا قیام قیامت می آید، می فهمد که شیعه به وجود می آید؛ برای همین جلوی نفرین زهرا علیها السلام را گرفت؛ اما آیا زهرا علیها السلام

نمی‌داند؟! والله می‌داند. این مثل همان است که وقتی مالک اشتر با امیرالمؤمنین علیه السلام می‌جنگید، تعداد کسانی که مالک کشته بود، با تعداد کسانی که حضرت علیه السلام کشته بود، برابری می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر کسی هفت پیشتش شیعه می‌شد، او را نمی‌زدم.»

حالا چرا حضرت زهرا علیها السلام نفرین نکرد؟! چون خود زهرا علیها السلام هم باید در اختیار امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. درست است که اختیار داشت این کار را بکند؛ اما وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود نفرین نکن، زهرای عزیز علیها السلام هم امر را اطاعت کرد. چه کسی این حرف‌ها را افشا می‌کند؟ فقط متقی.

حالا وقتی دیدند (اوضاع) خطری شد، دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفتند و روی دست ابابکر کشیدند و گفتند: «علی بیعت کرده است.» بالأخره دست برداشتند و زهرای عزیز علیها السلام دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام را گرفت و به خانه برگرداند. حالا امیرالمؤمنین علی علیه السلام و زهرای عزیز علیها السلام گریه می‌کنند. چرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام گریه می‌کند؟ نگاه به زهرای عزیز علیها السلام می‌کند، می‌بیند صورتش نیلی است، بازو و پهلویش شکسته، یاد محسن می‌افتد. برای چه این طور شده است؟ به خاطر ولایت.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌بیند زهرای عزیز علیها السلام در ظاهر پَر و بالش شکسته است. آمده از ولایت دفاع کند که این جسارت‌ها را به او کردند؛ اما زهرای عزیز علیها السلام به روی خودش

نمی آورد. برای توهینی که به زهرا علیها السلام شد، گریه می کند؛ چون توهین به کل خلقت شده است! نه امیرالمؤمنین علی علیه السلام گریه کند، والله عرش خدا گریه می کند، خدا هم گریه می کند؛ چون که این ها مقصد خدا هستند.

زهرا ی عزیز علیها السلام هم گریه می کند و اشک های امیرالمؤمنین علیه السلام را پاک می کند و می فرماید: «علی جان! پدرم فرمود مظلومی را نوازش کنی و اشکش را پاک کنی، خدا خوشش می آید. علی جان! آیا از تو مظلوم تر هست؟!» حالا حضرت زهرا علیها السلام باز هم دست بر نمی دارد. روزی پدرش، رسول الله صلی الله علیه و آله نکته ای را متذکر شد؛ فرمود: «علی جان! این ها حَقَّت را غصب می کنند؛ اگر چهل نفر با تو بودند، حَقَّت را از آن ها بگیر.» بین خدا نفر می خواهد؛ ولایت هم نفر می خواهد. آن ولایتی که نَفْس های خلقت در دستش است، حرف دیگری است.

حضرت زهرا علیها السلام چه کار کرد؟ با این که پهلو و دستش شکسته، صورتش نیلی است و داغ فرزند دیده! به حضرت امیر گفت: «علی جان! الاغی تهیه کن تا من بروم مهاجر و انصار را دعوت کنم؛ این ها کسانی هستند که عمری پیش پدرم بوده اند، شاید چهل نفر درست شوند.»

زهرا ی عزیز علیها السلام به در خانه مهاجر و انصار رفت و از آن ها کمک خواست. به آن ها فرمود: «بیاید! مگر شما نبودید که با پدرم مهاجرت کردید؟! مگر شما انصار پدرم نبودید؟!» گفتند:



«آری!» فرمود: «مگر پدرم امیرالمؤمنین علی را در غدیر خُم معرفی نکرد؟! مگر او را بلند نکرد و نگفت الیوم اکملت لکم دینکم؟! شما بیعت کردید و گفتید می آییم. پس بیایید علی را یاری کنید!» اما هیچ کس نیامد؛ فقط آن چهار نفر آمدند. عایشه سوار شتر شد و جنگ جمل را راه انداخت؛ همه دنبالش رفتند! مردم دنبال باطلند! شما دنبال باطل نروید! زهرا ی عزیز عَلَيْهَا السَّلَامُ می خواست مردم را به طرف حق بکشاند؛ اما عایشه مردم را به طرف باطل کشاند. آن ها هم بدون تفکر دنبالش رفتند!

الآن هم امام زمان عَجَلُ اللَّهِ تَحْوَالَهُ دارد هل من ناصر می گوید! اما هیچ کس به او لبیک نمی گوید! اگر بدانید چقدر آقا ناراحت بود! به من گفت: «آن هایی که ما تأیید نکرده ایم، از جلسه می روند، آن هایی هم که تکذیب کرده ایم، مردم دنبالشان می روند.» این ناراحتی که من داشتم، وجود مبارک امام زمان عَجَلُ اللَّهِ تَحْوَالَهُ مطلع شد و قدری مرا راحت کرد و آرامش به من داد.

وقتی حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ به در خانه ای رفت، پسری بیرون بود، دید پدرش با حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ صحبت می کند؛ اما یک مرتبه حضرت سر الاغش را برگرداند که برود. آن پسر گفت: «پدر! چه کسی بود؟!» گفت: «زهرا بود.» گفت: «چه می گفت؟!» گفت: «آمده بود که ما را دعوت کند که خلاصه بیایید ما را یاری کنید! بیایید طرف امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، یعسوب الدین،

امام المبین، حجت خدا و امر خدا! بیایید ما را کمک کنید تا  
حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بگیریم!»

آن پسر به پدرش گفت: «پدر! چه گفتی؟!» گفت: «من  
گفتم که ما کاری به این کارها نداریم.» گفت: «پدر! والله تا  
آخر عمرم، تا زنده‌ام با تو حرف نمی‌زنم. چرا نرفتی او را یاری  
کنی؟!» آن پسر تا آخر عمرش با پدرش حرف نزد. قربان این  
پسر بروم! خدا در این عالم، برای هر چیزی کسی را برانگیخته  
کرده که فردای قیامت برای ما حجت باشد.

با وجود آن صدماتی که به حضرت زهرا علیها السلام زدند، یک  
وقت داخل مسجد آمد و خطبه‌ای خواند. زهرای عزیز علیها السلام  
وقتی حرف می‌زند، تمام خلقت حرف می‌زند و تمام لبیک  
می‌گویند و او را تأیید می‌کنند. مگر این خطبه، خطبه عادی  
بوده که خوانده است؟! تمام نظرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
بود. می‌خواست ببیند کسی می‌آید در ظاهر از او حمایت  
کند؟! این مثل همان است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف چهار نایب  
معلوم کرد و کسی سراغشان نرفت! همه مشغول دنیا هستند  
و من دارند.

حضرت زهرا علیها السلام رو به آن‌ها کرد و قریب به این مضمون  
گفت: «ای مردم! شما نیامدید وصی رسول الله، امیرالمؤمنین،  
حجت خدا، خواست خدا و مقصد خدا را یاری کنید. او را در  
خانه گذاشتید و شتری به نام خلافت برانگیختید و دنبالش  
رفتید. این شتر می‌زاید؛ شیرش اشک چشمتان است.

ای مردم! من کاری به دنیای شما ندارم.» حضرت علیه السلام می‌دانست که گشتنش به واسطه دنیاست؛ می‌فهمید که مردم دنیاپرست هستند. دنیا قتلگاه ائمه علیهم السلام است؛ آیا آن را می‌خواهید؟!

آن موقعی شیرش اشک چشمشان شد که خدا آن‌ها را مرتد و کافر اعلام کرد. از این بدتر نیست! بترسید از آن روزی که به ما بگویند چرا دنبال خلق رفتید و آن را تأیید کردید؟! خلق این همه جنایت کرد! چرا در خانه ظلمه می‌روید؟! ظلمه کسی است که غیر امر کار می‌کند. شما اگر با آن‌ها باشید، با حسین کشی شریک هستید! بروید کنار! اگر اعتقاد به قیامت داشته باشید که این کارها را نمی‌کنید. این است که در آخرالزمان می‌گوید اگر با دین از دنیا بروید، ملائکه آسمان تعجب می‌کنند!

نه این که در دنیا شیرش اشک چشمشان باشد، در قیامت هم اشک چشمشان است. زهرای عزیز علیها السلام ماورای خلقت را می‌بیند. مگر قیامت این‌ها گریه نمی‌کنند؟! مگر نمی‌سوزند که چرا طرف امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیامدند و دنبال عمرو ابابکر رفتند؟! این که زهرای عزیز علیها السلام می‌فرماید چشمتان گریان می‌شود، دنیا و آخرت را می‌گوید؛ چون امرش را اطاعت نکردند.

فرمود: «چقدر پدرم سفارش مرا کرد! کاش برعکس گفته بود! اگر برعکس گفته بود، از این صدمه بالاتر نبود که به

من زدید! پهلوی و بازویم را شکستید! فرزندم را کشتید! به من سیلی زدید! چه کاری بود که نکردید؟! «هممه ای در مسجد ایجاد شد؛ اما این محبت‌ها گذران است! توجه کنید ولایت و محبت این خانواده پیش شما گذران نباشد!

کاش به این جنایات اکتفا کرده بودند! هنوز هم که دست برداشتند. یک چیزهایی که به نفعشان نیست، می‌خواهند جلوی ضرر را بگیرند و خودشان را بی تقصیر نشان دهند. عمر و ابابکر گفتند که ما می‌خواهیم به عیادت دختر پیامبر بیاییم! اما حضرت زهرا علیها السلام اجازه نداد. دوباره تکرار کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «فاطمه جان! این‌ها مرا اذیت می‌کنند.» حضرت زهرا علیها السلام گفت: «علی جان! خانه، خانه توست و من هم کنیز تو!»

حالا وقتی به دیدنش آمدند، رویش را از آن‌ها برگرداند. عمر صدا زد: «زهرا! چرا رویت را از ما برمی‌گردانی؟! ما را حلال کن!» حضرت علیها السلام فرمود: «من یک چیزی از شما سؤال می‌کنم؛ آیا یادتان هست که پدرم گفت زهرا را اذیت نکنید؟! هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است؟!« گفتند: «آری!» (خدا لعنتشان کند!) حضرت علیها السلام فرمود: «یادتان هست که پدرم گفت رضایت زهرا، رضایت من است و رضایت من، رضایت خداست، هر کس که زهرا از دستش ناراضی باشد، خدا از او ناراضی است؟! خدایا! تو شاهد باش و بدان که من از این دو نفر راضی نیستم.»

وقتی که از خانه حضرت علیه السلام بیرون آمدند، ابابکر گریه کرد! عمر به او گفت: «تو خلیفه اسلامی! چرا یک زن تو را ناراحت کرده؟!» فاطمه زهرا علیها السلام را زن حساب کردند که این کارها را کردند. این‌ها نور خدا هستند و خلق نیستند.

پس از این قضایا که تمام شد و مردم دنبال خلق رفتند و این چند نفر امتحان خودشان را دادند؛ یعنی دست از امیرالمؤمنین علیه السلام برداشتند و زهرای عزیز علیها السلام را کمک کردند؛ حضرت زهرا علیها السلام می‌گوید: «علی جان! چهار روز است که سلمان، اباذر، میثم و مقداد را ندیده‌ام، به آن‌ها بگو به دیدنم بیایند. این‌ها کسانی هستند که تو را یاری کردند و طرف عمر و ابابکر نرفتند. من همین جا این‌ها را دوست دارم، آخرت که به جای خود.»

وقتی خدمت حضرت زهرا علیها السلام آمدند، سرهایشان را زیر انداختند! حضرت به آن‌ها بشارت داد و گفت: «چون که علی را کمک کردید، می‌خواهم به شما عطا کنم.» کمک علی کردن، حوریه ایجاد کردن و لذت ایجاد کردن است. حضرت علیها السلام فرمود: «سلمان جان! نشسته بودم، دیدم چهار حوریه دیدنم آمدند، می‌خواستند سرسلامتی به من بدهند. به آن‌ها گفتم اسمتان چیست؟ گفتند: سلمانیه؛ حوریه سلمانم، مقدادیه؛ حوریه مقدادم، اباذریه؛ حوریه اباذرم و من هم حوریه میثم هستم.» همه حوریه‌هایشان را به آن‌ها نشان داد.

چرا زهرای عزیز علیها السلام این کار را کرد؟! می‌خواست ولایت را

بینند، آن قلبی که ولایت را تصدیق کرده، ببیند. آن تسلیمیت را ببیند، نه هیکل سلمان و میثم و مقداد و اباذر را! حضرت زهرا علیها السلام به این‌ها پاداش داد؛ اما حسین علیه السلام خواستن و زهرا علیها السلام خواستن باز به غیر از حوریه و بهشت خواستن است. وقتی گفت برو! گفتم نه! همین جا که با اجازه ائمه علیهم السلام هستی، بهشت رفتنت هم باید با اجازه آن‌ها باشد؛ آن وقت اجازه او، امرشان است و به آدم می‌چسبد.

به زهرا علیها السلام که به تمام خلقت می‌ارزد، من خودم همین طورم. چنان آن جلوه امام علیه السلام و جلوه زهرا علیها السلام آدم را می‌گیرد، اصلاً تمام عالم پیش متقی، انگار یک چیز گندیده و باطل می‌شود؛ چون می‌بینم بهشت به واسطه زهرا علیها السلام خلق شده است. عقل می‌گوید او را بخواه. اگر زهرا علیها السلام را بخواهی، بهشت هم هست؛ همه چیز به تو می‌دهد؛ اصلاً چیزی قابل تورا ندارد. همین طور که می‌بینی دنیا برای ائمه علیهم السلام یک کادو است، بهشت هم برای متقی یک کادو است.

قبلاً اشاره‌ای به شما کردم که من همین طور زهرا زهرا می‌کردم و می‌گفتم: «زهرا جان! راهم بده!» خیلی جمعیت بود؛ اما کسی را راه نداد، فقط مرا راه داد. جایی بود که من و حضرت زهرا علیها السلام بودیم. دیدم به مقصدم رسیده‌ام، همین طور داشتم در دلم شکر می‌کردم که خدایا! به مقصدم رسیدم. یک وقت دیدم سقف شکافته شد؛ جبرئیل پایین آمد و گفت: «حسین!» گفتم: «بله!» گفت: «این فردوس، این

جنّات، این بهشت، می خواهی بروی برو!« گفتم: «مخیرم یا باید بروم؟!» گفت: «مخیری!» گفتم:

« پشت پا بر عالم امکان زدم دست بردامن زهرا زدم »

یک امکان را باید پشت پا بزیند. زهرا ی عزیز علیها السلام بالاتراز امکان است. یک نگاهش را به بهشت و فردوس نمی دهید. مگر کسی باور می کند که به جبرئیل بگویی برو؟! برورد کارت! رهایم کن! می خواهم پیش زهرا علیها السلام باشم.

اگر ولایت در قلب شما تجلی کند، تمام عالم را می بینید؛ با یقین می بینید؛ یعنی می بینید همه عالم کسری دارد؛ کسری اش ولایت است؛ کسری اش نشناختن ولایت است. من این طوری همه عالم را دارم می بینم؛ یعنی اگر الآن بهشت پیش من مجسم شود، من تشکر نمی کنم؛ مگر این که اتصال به ولایت باشد! من این طور خلقت را می بینم! حضرت زهرا علیها السلام هم مشتاق تمام خلقت نیست، مشتاق متقی است. چنان باید ولایت در قلب شما تجلی کند که هیچ فرمانی

را قبول نکند؛ مگر فرمان خدا و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را؛ این قلب، قلب سلیم است. سلیم؛ یعنی واحد. به غیر از امر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن، امری را اطاعت نکند. دست و پا و چشم و گوش و اعضا و جوارح شما باید فرمان ببرند. خدا این ها را گذاشته که نگهبان عمل شما باشند، نه نگهدار شما. فردای قیامت رسوایتان می کنند! تمام گزارش های شما را می دهند. خیالتان راحت باشد. قربان آن گزارشی که بگوید به صورت

مؤمن نگاه کرد! قربان آن چشمی که بگوید به قرآن ناطق نگاه کرد! قربان آن خیالی که شب خوابید و به فکر فقرا بود. عزیزان من! فهم امام شناسی به غیر از دیدن امام است. دیدن امام خیلی خوب است. آن کارگر که به نخلستان رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام را دید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این شخص ثوابی کرده که اگر آن را به ثقلین قسمت کنند، همه رستگار می شوند.» دیدنی که این شخص از علی علیه السلام کرده، دیدنی است که او را حجت خدا می دانند. این نگاه، نگاه اطاعت است و گرنه چرا پانزده، شانزده سال امام زمانشان را دیدند، اما خبیث بودند؟! ولایت به آن ها تجلی نکرده! امام زمانشان را می بینند؛ ولی خیالات دیگری دارند. تا خیالات از قلبتان بیرون نرود، امام در قلب شما تجلی نمی کند. وقتی تجلی کرد دیگر چون و چرا ندارید و تسلیم هستید. تجلی مثل آینه است که همه چیز از خوبی ها و بدی های عالم را در آن می بینید. با چه می بینید؟! با چشم ولایت، با چشم یقین می بینید. اگر با چشم یقین دیدید، چشم ظاهریتان خنثی می شود.

چرا حضرت زهرا علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله گریه می کرد؟! آنقدر گریه می کرد که اهل مدینه آمدند و به امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراض کردند و گفتند: «یا علی! به زهرا بگو گریه نکند! یا شب گریه کند یا روز؛ تا ما آرام بگیریم.» گریه زهرا علیها السلام عمومی بود نه خصوصی. وقتی گریه می کرد به دینم تمام خلقت، در و دیوار، گریه می کردند؛ چون که گریه اش عالم گیر است؛



مثل نورش است؛ همه مدینه را فرا می‌گرفت و اهل مدینه ناراحت می‌شدند؛ به خاطر همین دستِ امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را می‌گرفت و از مدینه خارج می‌شد. درختی بود که با فرزندانش زیر آن می‌نشست و گریه می‌کرد. به آن جا بیت الأحزان می‌گفتند. من آن سالی که به مدینه رفتم، این درخت را دیدم؛ اما آمدند و آن را هم بردند!

گریه زهرای عزیز علیها السلام مال خودش نبود؛ برای زحمت‌های پدرش گریه می‌کرد؛ برای مقصد خدا گریه می‌کرد که چرا جلسه بنی ساعده درست شد و مسیر را عوض کردند؟! چرا نیامدند به حرف امیرالمؤمنین علیه السلام بروند؟! می‌فهمد که تا قیام قیامت مردم کافر و گمراه می‌شوند. اگر عمر گذاشته بود که علی امیرالمؤمنین علیه السلام، یعسوب الدین، امام المبین، حجت خدا و مقصد خدا در رأس کار باشد، یک کافر روی زمین نبود. تمام کفار که روی زمین هستند، کشت و ثمره عمر هستند! چه کسی این حقایق را افشا می‌کند؟ فقط متقی.

عمر و ابابکر، حفصه و عایشه را به عنوان جاسوس داخل خانه پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشتند. آن‌ها دفعه اول به پیامبر صلی الله علیه و آله زهر دادند، نخورد. به او گفتند: «چرا نمی‌خوری؟!» گفت: «زهرا در این غذاست.» دفعه دیگر به پیامبر صلی الله علیه و آله امر شد که بخورد، خورد. چرا زهرای عزیز علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت نکرد؟! می‌توانست دفاع کند و بگوید شما دو نفر پدرم را کشتید. عقیده ولایتی من، این است که زهرای عزیز علیها السلام هم مثل

امام صادق علیه السلام که وقتی فقه و اصول می‌گفت و شاگرد داشت به او گفتند آیا شما آن مُنتقم آل محمد هستید؟ فرمود: «من هم منتظرم.» او هم منتظر است که جانش را فدای امیرالمؤمنین علی علیه السلام کند. دارد جانش را پرورش می‌دهد تا فدایش کند، همین‌طور که خودش و فرزندش را فدای ولایت کرد، حضرت محسن، اول فدایی ولایت است.

محبت حضرت زهرا علیها السلام در دلی جای می‌گیرد که محبت امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشته باشد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «اگر ذراتی محبت مادرمان زهرا را داشته باشید، آتش جهنم به شما کار ندارد.» وقتی نور حضرت زهرا علیها السلام در دل شما تجلی کند، غم و غصه را بیرون می‌برد؛ این اثر محبت زهرا علیها السلام عزیز علیها السلام است. در قیامت هم با آتش نمی‌سوزید؛ چون آتش به امر حضرت زهراست، امر کرده است دوست زهرا علیها السلام را نسوزان! خنک شو! فاطمه علیها السلام یعنی دوستانش را از آتش دور می‌کند.

حالا ما باید چه کار کنیم؟! باید خودمان را فدای ائمه طاهرین علیهم السلام کنیم. هر چیزی که دارید فدا کنید! چشمتان، دست و پایتان، خیالتان و مالتان را فدا کنید؛ یعنی این که بریزید دور؟! نه! مالی که جمع می‌کنید به امر بکنید؛ خانه‌ای که می‌خرید به امر بخرید. عزیزان من! شما باید همه چیزتان در امر باشد؛ دست و پا و چشم و خیال و فکر شما در امر باشد. من منبر پسر حاج شیخ عباس را دوست داشتم. آن موقع

خانه مان نزدیک خانه بهاء الدینی بود. بالای پشت بام خوابیده بودم؛ صدای منبرش می آمد؛ بلند شدم و پایین آمدم. روزه، خانه حاج آقا جلال زرگر بود. رفتم که داخل خانه اش بشوم، دیدم نمی توانم بروم. این برداشته بود بشکه بالای پشت بام برده بود، از حوض، آب بالا می زد. تخت هم دور تا دور گذاشته بود. هر کاری کردم، دیدم نمی توانم بروم، برگشتم. گفتم یک چیزی هست که پایم پیش نمی رود. صبح که از در دگان حاج حسین بازگان، زیر گذر سفیدآب، رد می شدم، مرا صدا زد و گفت: «حاج حسین! این انگشتر چقدر می ارزد؟!» گفتم: «نمی دانم، پنجاه، شصت تومان می ارزد.» انگشتر خیلی خوبی بود. گفت: «من در دگان حاج آقا جلال بودم؛ این انگشتر را از یک زن دو تومان خرید، به او گفتم به من بده!» گفت: «صد تومان می ارزد!» اما به من شصت تومان داد. حالا دارد روزه خوانی می کند، پسر حاج شیخ عباس را هم دعوت کرده و این همه تشکیلات درست کرده است!

به خانه آمدم و دو تا ماچ به پایم کردم و گفتم: «ای پا! قربانت بروم که جایی نرفتی!» شما هم باید پایتان همه جا نرود! حرف من این است که اگر پایتان این طوری شد، در صراط مستقیم است. مؤمن پایش در این مجلس ها نمی رود، حافظ دارد و او را عقب می کشد. مؤمن قدمش رو به خدا، رو به توحید و ولایت می رود. بیایید امر را اطاعت کنید تا خدا

حافظ برای شما بگذارد. شما را از گناه به این طرف می‌کشاند. در دنیا کسی که عمر را قبول ندارد، فقط متقی است؛ او به شما هشدار می‌دهد. ما باید از او تشکر کنیم که در آخرالزمان شناسایی عمر را به ما داد و نگذاشت پیروش شویم. ما فراموش کاریم، فقط متقی به ما یادداشت می‌دهد.

وقتی عمر «لعنة الله علیه» در خانه حضرت زهرا علیها السلام را آتش زد و گفت: «بروید هیزم بیاورید!» یک نفر نبود که از او حمایت کند! عوض این که جلوی عمر را بگیرند، حرفش را شنیدند و رفتند هیزم آوردند! در تمام دنیا اگر متقی در ظاهر بود، جلوی او را می‌گرفت و کشته می‌شد؛ آن وقت مردم می‌گفتند یک نفر کشته شد و جلوی عمر را گرفت؛ اما با این همه جمعیت، یک نفر هم نبود!

الآن هم همین طور است! این هر کاری خواست انجام داد! هیچ کسی هم جوابش را نداد! من به شما هشدار می‌دهم! در این زمان گفت: «علی اصحاب رسول الله است، عمر هم اصحاب رسول الله است؛ بد به عمر نگویند.» مردم هم دیگر بد به او نگفتند!

متقی جگرش خون است؛ اما الحمد لله جوابش را داد و فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام خورشید را برگردانده! هر نفسش افضل از عبادت ثقلین است! یک ضربه شمشیرش افضل از عبادت ثقلین است! پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را در فتح خیبر به دستش داد و او را تأیید کرد. یک دیدنش مطابق با رستگاری

ثقلین است! هنگام مرگ بالای سر همه حضور دارد و در قبر سفارش دوستانش را به نکیر و منکر می‌کند، درباره‌اش خدا فرمود اگر عبادت انس و جنّ کنی و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به الیوم اُکملت لکم دینکم قبول نداشته باشی، با صورت تو را به جهنم می‌اندازم؛ اما این عمر ملعون چه کار کرده است؟!» خیلی‌ها در ماوراء گیر هستند! هشتاد نفر مرجع داریم، به آن‌ها گفتیم چرا جلوی او را نگرفتید؟! چرا جوابش را ندادید؟! امام حسین علیه السلام فرمود: «متقی وکیل من است.» وکیل امام حسین علیه السلام که شدی، وکیل تمام خلقت هستی؛ یعنی تمام خلقت را محکوم می‌کنی و جوابگو می‌شوی.

اهل مدینه پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: «این بلال که او را برای اذان گفتن انتخاب کرده‌ای، زبانش که می‌گیرد، مخرج شین هم که ندارد! یک نفر که زیبا و خوش تیپ و خوش صداست را انتخاب کن تا اذان بگوید، تا حتی گفتند این بلال سیاه اگر اذان نگوید، صبح نمی‌شود؟!» پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «نه!» هر چقدر منتظر ماندند، صبح نشد؛ آنقدر که خسته شدند و به رسول الله گفتند که بگو اذان بگوید. تا شروع به اذان گفتن کرد و «أشهد أن لا إله إلا الله» گفت، فوراً صبح طلوع کرد. بین طلوع در اختیار بلال است. در اختیار ما چیست؟! بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، عمر به بلال گفت: «اذان بگو!» گفت: «نمی‌گویم،» گفت: «همان اذانی که در زمان پیامبر می‌گفتی را بگو!» گفت: «نمی‌گویم.» گفت: «زن به تو می‌دهیم، خانه

به تو می دهیم، حقوق برایت تعیین می کنیم و تو را در رأس کار قرار می دهیم.» گفت: «عمر! یک سؤال از تو دارم؛ وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را معرفی کرد و فرمود علی وصی من و مولای شماست، دین علی است، مگر تو اولین کسی نبودی که با او بیعت کردی؟!» گفت: «تو به این کارها کار نداشته باش!» الآن هم عده ای هستند که می گویند وظیفه است که فلان کار را بکنیم! بلال گفت: «اذانی که شاهد آن علیاً ولی الله و حجة الله در آن نباشد و باد به پوست تو بیفتد، نمی گویم» و نگفت.

فقط یک دفعه اذان گفت، آن هم به خاطر این بود که زهرای مرضیه دنبالش فرستاد. به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «یا علی! من دلم برای اذان گفتن بلال تنگ شده است.» امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: «بلال! زهرا خدمت سلام می رساند و می گوید بیا اذان بگو!» تمام ابعادش خوشحال شد که زهرا علیها السلام گفت: «سلام مرا خدمت بلال برسان!» تمام مقصدش همین بود که زهرای عزیز علیها السلام از او راضی باشد، این جا «سلام الله علیه» شد! بلال جزء ضالین نبود که زهرای عزیز علیها السلام او را پذیرفت. حضرت زهرا علیها السلام چه کسی را می پذیرد؟ نه این که جزء ضالین باشی، با ضالین هم رفیق باشی، زهرا علیها السلام تو را نمی پذیرد. چرا عمویش را راه نداد؟ چون با ضالین رفیق بود. رفقای عزیز! بیاید رفقایتان را ولایتی قرار دهید تا حضرت زهرا علیها السلام شما را بپذیرد. امیرالمؤمنین علیه السلام شما

را بپذیرد. وقتی شما را پذیرفتند، خدا هم می پذیرد.  
وقتی بالای مآذنه آمد تا گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله»؛  
خدایا! تمام گلبول‌های خونم به وحدانیت تو شهادت  
می‌دهد. «أشهد أن محمداً رسول الله»؛ خدایا! من تصدیق  
به نبی تو می‌کنم. تا بلال رفت که دوباره بگوید: «أشهد أن  
محمداً رسول الله» آقا امام حسن علیه السلام آمد، سلمان آمد، گفتند:  
«بلال! اذان نگو! زهرای عزیز علیها السلام غش کرد!»

چرا حضرت زهرا علیها السلام غش کرد؟! یادِ زمان پدرش افتاد که  
چه عزتی در ظاهر داشت و چه شد؟! چرا این طوری شد؟!  
چرا «أشهد أن لا إله إلا الله» و «أشهد أن محمداً رسول الله» را  
گرفتند و به جایش آشهد أن ابابکرو عمر گفتند؟!

من یک شب خواب دیدم در مکه هستم. جمعیت خیلی  
زیادی بیرون مسجدالحرام بود. یک منبری گذاشته بودند،  
پیامبر روی آن ایستاده بود و به جمعیت نگاه می‌کرد. وقتی  
مرا دید، صدایم زد: «حسین!» گفتم: «بله!» گفت: «بالای  
خانه خدا برو و اذان بگو!» یک نفر از کنار پیامبر آمد و برایم  
کوچه‌ای باز کرد و وارد مسجدالحرام شدم. وقتی از پله‌ها بالا  
می‌رفتم، به خودم می‌گفتم که اگر بالای خانه خدا قرار بگیرم،  
ده مرتبه «أشهد أن علیاً ولی الله و حجة الله» را می‌گویم؛ چون  
که مُنتها آرزویم همین بود.

همان کسانی که از اذان بلال خوششان نمی‌آمد و او را  
ملامت می‌کردند، از این حرف‌ها هم خوششان نمی‌آید! بروید

فکری به حال خودتان بکنید! این که می‌گویید در آخرالزمان اگر یک نفر با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می‌کنند؛ شما ولایت ندارید، نماز، روزه، حج و عمره و زیارت دارید؛ اما علی علیه السلام ندارید.

حالا زهرا علیها السلام عزیز علیها السلام یک دفعه طلب مرگ می‌کند. چرا مرگ از خدا طلبید و فرمود: «عَجِّلْ وَفَاتِي؛ خدایا! مرگ مرا برسان؟!» من نظر ولایتی‌ام این است که زهرا علیها السلام افشای خباثت این‌ها را می‌کند. مرگ از خدا خواستن بیچارگی است؛ مال من است که یا بی پول هستم یا ناراحتم یا کاری می‌خواهم بکنم که پیش نمی‌رود، این ناراحتی عقده شده و از خدا مرگ می‌خواهم. حاج شیخ عباس می‌گفت: «در آخرالزمان به طوری فشار به مردم می‌آید که مرگ از خدا می‌خواهند و سراغشان هم نمی‌آید.»

یک عالمی به امر زهراست! کسی که تمام خلقت در قبضه قدرت اوست، کجا طلب مرگ می‌کند؟! چه ناراحتی دارد؟! ناراحتی‌اش این است که به امیرالمؤمنین علی علیه السلام ظلم می‌کردند، به خاطر همین حرف‌هایش را در چاه می‌زد. حضرت زهرا علیها السلام دنیایی که مردم به امیرالمؤمنین علیه السلام ظلم کنند را نمی‌خواهد. همین طور دارد کفر و خباثت عمر و ابابکر را افشا می‌کند و می‌گوید: «ای مردم عالم! بدانید که ابابکر خلیفه نیست!» این خلیفه‌گی را دارد ساقط می‌کند و به کل خلقت تا قیام قیامت می‌گوید که به قدری مرا اذیت کرده‌اند



که از این‌ها ناراحتم. چه کسی کفر و خباثت ابابکرو عمر را افشا کرد؟ فقط متقی.

حالا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهد به وصیت زهرا علیها السلام عزیز علیها السلام عمل کند. وقتی می‌خواست او را به ظاهر دفن کند، دید دو دست شبیه دستان پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا شد و گفت: «یا علی! فرزندم را بده، امانتم را بده.»

امیرالمؤمنین علیه السلام این جا گریه کرد و گفت: «رسول الله! امانت را بگیر. زهرا به این زودی حرفش را نمی‌زند، تحقیقات کن که اُمّت تو با ما چه کار کردند؟! آخرین امانتی که به من دادی، پهلویش شکسته نبود! صورتش نیلی نبود! دستش ورم کرده نبود! سینه‌اش این طوری نبود!» امیرالمؤمنین علیه السلام چهل صورت قبر درست کرد؛ حضرت زهرا علیها السلام قبرش معلوم نیست، چون که می‌خواستند او را از قبر درآورند.

اجازه ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم به امر حضرت زهراست. با اجازه‌اش دنیا پُر از عدل و داد می‌شود. ان شاء الله آخرین امضاء شده؛ حالا شما باید مواظب خودتان باشید. بخواهید جزء یاوران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشید. یاور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باید هیچ کس و هیچ چیز را نخواهد؛ فقط علاقه‌اش به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد؛ وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آمد، جانش را فدای او کند.

وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌آید و قبر مادرش را معلوم می‌کند، گنبد و بارگاه برایش می‌سازد، می‌گوید: «ای مردم! بیایید

امیرالمؤمنین علی علیه السلام کفواً احد است.  
حضرت زهرا علیها السلام کفواً خلقت است.

سر قبر زهرا ی عزیز! آن‌هایی که در آرزوی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند، زنده می‌شوند و برمی‌گردند؛ می‌آیند پای رکاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ آن وقت با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به زیارت قبر مادرش زهرا علیها السلام می‌روند.

رفقا! این شاء الله ما هم از آن‌ها باشیم. اگر مُردید، با این آرزو باشید که بیایید در رکاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، قبر حضرت زهرا علیها السلام را زیارت کنید؛ اما با آرزوی یآوری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم باشید. گفتیم:

« پشت پا بر عالم امکان زدم دست بردامن زهرا زدم »

رفقا! اگر این طوری باشید، برمی‌گردید. حالا شما به حرف متقی بروید، شبیه او می‌شوید. این شاء الله متقی می‌آید، شما هم بیایید زیارت، از این جا نروید. شما که شبیه متقی شدید، هر پولی که می‌دهید، خدا ثواب هفتاد حج و هفتاد عمره به شما می‌دهد. دست از صدقاتتان برندارید.

آن جا کسی با امیرالمؤمنین علیه السلام نبود که زهرا ی عزیز علیها السلام را به ظاهر دفن کند؛ کسی را محرم نمی‌دانست؛ همه نامحرم بودند. به تنهایی او را به خاک سپرد. کسی با امیرالمؤمنین علیه السلام خوب نبود؛ همه طرفدار عمر و ابابکر بودند. بترسید ما هم طرفدار امیرالمؤمنین علیه السلام نباشیم، دنبال خلق برویم و مشابه درست کنیم!

فاطمیه اول درست است. مثل این که آقا ابوالفضل روز عاشورا شهید شد؛ اما به احترامش روز تاسوعا را به او نسبت

می دهند. این فاطمیه هم مثل همان است. مرحوم حاج شیخ عباس، فاطمیه دوم را قبول داشت و سه روز روزه خوانی می کرد. می گفت: «شبی که امیرالمؤمنین علیه السلام می خواست به وصیت زهرای عزیز عمل کند، گرز درست کرد.» (چون شام سوم جمادی الثانی، روز شهادت حضرت زهرا علیها السلام، ماه در آسمان نبود و تاریک بود، برای روشن شدن فضا آتشی روشن کرد.)

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از آن روز علی بترسید که لباس قرمز بپوشد، دست به ذوالفقار کند و سوار چینه\* شود! اگر آن روز بیاید، دیگر تقیه و امر به صبر ندارد و صبرش تمام شده، دیاری از شما را باقی نمی گذارد.» پیامبر صلی الله علیه و آله پیش بینی می کند و هشدار می دهد. حالا این خبیث، عمر ملعون چه کار کرد؟! همه را تا حتی زن ها را هم جمع کرد و گفت: «من نبش قبر می کنم و زهرا را بیرون می آورم تا خلیفه مردمی به او نماز بخواند.»

به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر دادند، زینب و ام کلثوم این خبر را شنیدند و فریاد کشیدند! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دخترانم! نمی گذارم این کار را بکند، شمشیر مرا بیاورید!» اگر بدانید چه به سر زینب و ام کلثوم آمد؟! آخرین مادری که این همه صدمه خورده، حالا می خواهد او را از قبر درآورد. امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و سوار چینه\* شد، گفت: «دست به یکی از این قبرها بزن، نابودت می کنم.» تا عمر یک ذره جلو آمد،

\* چینه: دیوار

حضرت پایین آمد و با نوک انگشتش، بیخ گلویش را گرفت؛ همین طور دست و پا می زد.

عباس، عموی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جلو آمد و از او دفاع کرد. بی خود نبود که زهرای عزیز عَلَيْهَا السَّلَامُ او را راه نداد! از اولش کج بود. من هم او را نمی خواستم؛ قلبم عباس گیر نبود، ابوالفضل گیر بود. خدا لعنت کند نسلش را! اما پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: «او را احترام کنید و به او لعنت نکنید.» عباس گفت: «تو را به حق صاحب این قبر؛ یعنی پیامبر، از او دست بردار و رهایش کن.» امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دست برداشت و رفت.

حالا بعد از این همه جسارت‌هایی که به حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ کردند، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سر قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت و فرمود: «یا رسول الله! بین اُمتت با ما چه کار کردند؟! زهرا را کشتند!» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «علی جان! به آن‌ها نفرین کن!» امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «خدایا! مرا از آن‌ها بگیر و مثل خودشان را به آن‌ها بده.» خدا هم معاویه را به آن‌ها داد. بترسید از روزی که ما هم از امام زمانمان عَجَلُ اللهِ تَعَالَى وَفَرَجُهُ الشَّرِيفُ قدردانی نکنیم و خدا کسی را به ما بدهد که دشمن امام زمان عَجَلُ اللهِ تَعَالَى وَفَرَجُهُ الشَّرِيفُ باشد! عزیزان من! ما باید از امام زمان عَجَلُ اللهِ تَعَالَى وَفَرَجُهُ الشَّرِيفُ تشکر کنیم؛ تشکر این است که از امرش که متقی است اطاعت کنیم. الحمد لله تمام شما رفقا امر را اطاعت می‌کنید؛ فقط شکرانه‌تان کم است!

این که بعضی‌ها می‌گویند سینه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تنگ شد و

نفرین کرد؛ سینه‌اش سینه یک خلقت است! قلب مبارکش یک خلقت است! مگر به او وجه الله نمی‌گویید؟! این سینه چه تنگی دارد؟! از نفهمی مردم ناراحت است! او که خودش هدایت است و برای هدایت مردم آمده است!

رفقای عزیز! مراقب باشید مثل اُسامه نشوید! اُسامه مقدس بود نه متدین. چندین سال خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و به حضرت زهرا علیها السلام هم خدمت کرد. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از شهر بیرون رفت و در بیابان‌ها زندگی می‌کرد تا کنار باشد؛ اما عمر نامه‌ای برایش نوشت و او را دعوت کرد. اُسامه پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: «علی جان! تو با ابابکر بیعت کردی؟!» حضرت فرمود: «اگر بیعت می‌کردم که طناب گردنم نمی‌انداختند! چهل نفر هلم نمی‌دادند! مرا به طرف مسجد نمی‌کشیدند!» اما سرانجام طرف ابابکر رفت و با او بیعت کرد. من به قربان امام حسین علیه السلام بروم که به دیدنش رفت و فرمود: «تو خدمت به مادرمان زهرا کردی، محض این به دیدنت آمدم!»

رفقای عزیز! وابست نباشید! شما اگر به یک رفیق وابست شدید که عمر و ابابکر را قبول دارد، شما هم با او محشور می‌شوید. بروید کنار! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در آخر الزمان، انجام واجبات، ترک محرمات، انتظارالفرج، به خیر و شر مردم شرکت نکنید و بروید کنار» تا دینتان حفظ شود.

من هر دفعه ای که به زیارت امام رضا علیه السلام می‌آیم، بالای

سر امام، روضه‌ای برای حضرت و یکی هم برای مادرش زهرا  
عزیز علیها السلام می‌خوانم. زهرا ی عزیز ما را خلق حساب کردند!  
کاش خلق حساب کرده بودند! عمر و ابابکر که میلیاردها نفر  
دنبالشان هستند، میلیاردها نفر اشتباه می‌کنند! کاش او را  
یک زن عادی حساب کرده بودند! اگر کسی زنی را بزند، مردم  
می‌گویند چرا او را زدی؟! حمایت هم می‌کنند!

خدا می‌داند استخوان‌هایم دارد آب می‌شود! گفتم:  
«خدایا! اگر تمام آب‌های آسمان، نه آسمان؛ تمام خلقت را  
رویم بریزی، می‌سوزم! ممکن است که جسم خنک شود؛  
اما روح خنک نمی‌شود! مگر می‌توانم امام حسین علیه السلام و  
زهرا ی عزیز علیها السلام را فراموش کنم؟!»

دیشب خیلی حالم منقلب شد؛ این قدر زهرا ی عزیز علیها السلام  
را دوست دارم! قربان آن یهودی که چادر زهرا علیها السلام پیشش  
بود. گفتم: «ای یهودی! خوشا به حالت که چادر زهرا پیش  
توست! پیش ما چیست؟! ما باید محبت زهرا ی عزیز علیها السلام را  
داشته باشیم.» حالا ببین این چادر چه کار کرده؟! چه خبر  
است؟! بی خود که این‌ها را نمی‌خواستند! نگاه فقیری به  
این‌ها می‌کردند! نمی‌دانستند که تمام خلقت در امرشان  
است.!

حالا حضرت زهرا علیها السلام سه چارک جواز شمعون یهودی قرض  
گرفت و چادرش را گرو گذاشت. وقتی شب شد، شمعون دید  
نوری از آن بالا می‌رود. نه این که زهرا علیها السلام نور است، چادرش

هم نور است. شمعون مسلمان شد. این که می‌گویم قربان آن یهودی بروم؛ آیا می‌خواهم یهودی بشوم یا این که یهودی را می‌خواهم؟! نه! اُف بر یهودی و یهودی خواه! من چادر را می‌خواهم!

چطور می‌گویی چادر نورانی است؟! مگر امام رضا علیه السلام به آن پرده‌ای که عکس دو شیر بر روی آن بود، نگاه نکرد. شیر درنده شدند و آن دلک را خوردند؟! پس چادر هم می‌تواند نورانی شود. اگر من حسرت به یهودی می‌برم که چادر زهرا علیها السلام را دارد؛ یادم می‌آید، وقتی مادرم جایی می‌رفت و نمی‌آمد، چادرش را بو می‌کردم، می‌دیدم بویش را می‌دهد.

حالا وقتی روزه خواندم، به امام رضا علیه السلام چه گفتم؟! گفتم: «آقا جان! من برای مادرت زهرای عزیز علیها السلام روزه خواندم، پول روزه خوانی مرا بده.» امام رضا علیه السلام گفت: «چه می‌خواهی؟!» گفتم: «محبتم را به مادرت زیاد کن! القا و افشا بده تا مردم را راهنمایی کنم.» ابراهیم نفهمید که از خدا چه بخواهد؟! آیا تو از خدا پول می‌خواهی؟! پول به چه دردی می‌خورد؟! زهرای عزیز علیها السلام و محبتش به درد می‌خورد.

بعد گفتم: «حالا که به من دادی، برای رفقایم هم می‌خواهم که ولایت را تا آخر برسانند و قیامت سرافراز باشند؛ بگویند محبت زهرا علیها السلام را آورده‌ایم؛ تا امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام هم به آن‌ها پاسخ دهند.» اگر شما در قیامت محبت زهرای عزیز علیها السلام را بیاورید، همه ائمه علیهم السلام به شما پاسخ

می دهند. اصلاً قبولی حضرت زهرا علیها السلام، قبولی تمام چهارده معصوم علیهم السلام است.

یکی از علماء به مدینه رفت و چندین وقت سر قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیتوته کرد و رسول الله صلی الله علیه و آله را قسم داد که قبر مخفی دخترت زهرا علیها السلام را نشانم بده، من به کسی نمی گویم. حضرت فرمود: «چه می خواهی؟! آنچه را که می خواهی، بروقم، از حضرت معصومه بخواه، آنچه را که پیش دخترم زهراست، پیش حضرت معصومه هم هست.» چرا بی ادبی می کنید؟! چرا ایشان را نمی شناسید؟! ما نمی فهمیم که خدای تبارک و تعالی چه عنایتی به ما کرده که این بی بی را درقم قرار داده! اگر بفهمیم به حرمش می رویم و از ایشان می خواهیم، والله می دهد.

اینقدر این حضرت معصومه علیها السلام پیش خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام مقام دارد که هنوز به ظاهر به دنیا نیامده، امام صادق علیه السلام می فرماید: «یکی از پاره های تن ما درقم دفن می شود.» چرا نمی روید پیش حضرت معصومه علیها السلام این را که من می گویم از این بی بی بخواید؟! بگویید: «ای بی بی دو عالم! بیا عنایت کن، بیا دردل ما نظری مرحمت کن، لذت بیتوته به ما بده، لذت فکر ولایت به ما بده، ما ولایت را پایمال نکنیم. بی بی جان! قلب ما را منور کن به محبت خودتان. رسول الله صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام سفارش شما را کرده اند.» اصلاً ایشان مشکل گشای حقیقی است. اگر بُئیه ندارید،



توان ندارید، بیایید در خانه این بی بی بروید! مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نگفت آنچه را که پیش دخترم زهراست، آنچه را که تو حاجت داری، ایشان می داند و برآورده می کند؟! حضرت معصومه علیها السلام نظرش به حضرت زهراست؛ حضرت زهرا علیها السلام هم نظرش به مجلس ولایت است.

رفقای عزیز! الحمد لله شما اهل جلسه سخی هستید. قدر بدانید که در مجلس ولایت حاضر می شوید! ملائکه آسمان برای ورود به آن اجازه می گیرند، وقتی می آیند و می بینند مجلس تمام شده، خودشان را به در و دیوارها می مالند. اگر حرف بزنم جسارت است؛ اما می گویم! ملائکه در حرم حضرت معصومه علیها السلام هم نمی روند، این جا در مجلس ولایت می آیند؛ چون که نظر حضرت معصومه علیها السلام به این جاست! نمی خواهم حضرت معصومه علیها السلام را کوچک کنم! نظرش به شماهاست که سخی هستید؛ اما سخاوت و جلسه را تا آخر برسانید.

این حرف ها گفتنش خیلی خوب است، اما قبول کردنش بهتر است؛ وگرنه با این حرف ها گذران هستید. به این حرف ها یقین داشته باشید! با مردم گذران باشید نه با ولایت! نجات شما در این حرف هاست؛ بیایید قدردانی کنید و به آن عمل کنید. این حرف ها فقط این جا و در این کتاب هاست. هیچ جای دیگری این حرف ها نیست. جای دیگر حرف دنیاست. فهمیدن این حرف ها توفیق می خواهد، باید از خدا و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بخواهید تا به شما القا کنند تا بفهمید؛ وگرنه

نمی فهمید.

تولّی و تبرّی چیست؟ در آخرالزمان کارهای ما خودسر شده، روی امر نیست؛ هر کاری را مطابق میل خودمان انجام می دهیم. تولی و تبرّای مان هم درست نیست! بین زهرا ی عزیز علیها السلام چه می گوید؟! می فرماید: «دور هم بنشینید و جنایات عمر و ابابکر را بگویید تا مردم نسبت به این ها بغض پیدا کنند.» تولّی و تبرّی این است که من می گویم؛ اول شما باید به جایی برسید که یقین کنید شریفترین تمام ممکنات خدا، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است! خبیثترین تمام ممکنات خدا، ابابکر است و عمر! این است تولّی و تبرّی! یعنی باور و لمس کنیم، در تمام گلبول های خونمان این باشد که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام بهتر نیست! خدا از ولایت، شریفتر خلق نکرده و نخواهد کرد!

رفقای عزیز! باید راجع به ولایت و خبثت به بلوغ برسید! ولایت و خبثت مقابل هم است! اگر شما به تکلیف رسیدید، متوجه نیستید. باید به بلوغ برسید! خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله، زهرا ی عزیز علیها السلام، انبیاء، آسمان، بهشت، جنّ و انس ابابکر و عمر را لعنت کرده اند. همان طور که تمام خلقت به ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به رسول الله صلی الله علیه و آله و به دوازده امام، چهارده معصوم علیهم السلام شهادت داده اند، به لعنت عمر و ابابکر هم شهادت داده اند. همان طور که می گوید اگر ذراتی ولایت داشته باشی، آتش جهنم تو را نمی سوزاند؛ می گوید اگر ذره ای

محبت عمر و ابابکر را داشته باشی، اهل آتش هستی!  
وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر خدای تبارک و تعالی  
امیرالمؤمنین علیه السلام را معرفی کرد، فوراً وحی رسید: «یا محمد!  
هر کس ذره ای محبت امیرالمؤمنین علی را داشته باشد، به  
آتش جهنم نمی سوزد.» شیطان بنا کرد فریاد و داد کشیدن!  
که وای بر ما! کار ما تمام شد! دیگر نمی توانیم مردم را گول  
بزنیم! اگر ذره ای محبت علی علیه السلام را داشته باشند، در دنیا و  
آخرت نمی سوزند، هر چند که یهودی باشند!  
شیطان خیلی ناراحت شد. یک قدری که جلو آمد، دید  
جلسه بنی ساعده درست کرده اند، عمر گفت: «پیامبر  
می خواهد دامادش را به جای خودش بگذارد.» بنا کردند  
از این حرف ها زدن که الآن هم می زنند. شیطان خیلی  
خوشحال شد و آن روز یعنی روز جلسه بنی ساعده را عید قرار  
داد و گفت: «تمام این ها خنثی شد.»  
بچه های شیطان گفتند: «ای پدر ما! عزیز و مولای ما!  
تو کسی هستی که آدم را از بهشت بیرون کردی!» گفت:  
«از بهشت بیرون کردم؛ اما آدم کافر نشد. این ها را از ولایت  
جدا کردم، کافر شدند.» امام حسین علیه السلام فرمود: «من کشته  
جلسه بنی ساعده ام.» نه امام حسین علیه السلام کشته جلسه بنی  
ساعده است؛ دوازده امام، چهارده معصوم علیهم السلام کشته جلسه  
بنی ساعده اند! متقی هم کشته این جلسه است! مگر نگفتم  
اگر آب های آسمان را رویم بریزند، می سوزم؟! پس مرا هم

سوزانده است!

عمر و ابابکر تمام انبیاء، ملائکه، انس و جن را سوزانده‌اند! چطور سوزانده‌اند؟! مگر تمام خلقت برای امام حسین علیه السلام و توهینی که به او کردند، گریه نمی‌کنند؟! تمام می‌سوزند و منتظر رجعت‌اند. خدا عمر و ابابکر را تکذیب کرده، امام صادق علیه السلام هم تکذیب کرده، اصلاً عمر گشونده زهرا علیها السلام نیست، گشونده خداست! حالا در آخر الزمان او را انتخاب می‌کنند و به اهل تسنن می‌گویند برادر! این است که می‌گوید یکی با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می‌کنند.

عزیزان من! عمر وقتی «الیوم اکملت لکم دینکم» را قبول نکرد، نه خدا و نه آیات را قبول کرده، هیچ چیز را قبول نکرده است! آیا این مورد لعنت نیست؟! خدا یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر را در کارگاه دنیا قرار داد؛ چون مقصد داشت؛ مقصدش امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود! اگر «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» نازل شد که همه پیامبر صلی الله علیه و آله را اطاعت کنند، زمینه چینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود؛ پس مقصد خدا از تمام خلقت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

چرا شیعه عمر را لعنت می‌کند؟ ما که از خودمان حرف نمی‌زنیم؛ ما امر را اطاعت می‌کنیم. خدا و پیامبر او را لعنت کرده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از این که به ظاهر از دنیا برود، هل من ناصر گفت؛ می‌دانست که عمر حق امیرالمؤمنین علیه السلام را غصب می‌کند؛ گفت: «خدا لعنت کند آن کسی که از جنگ

اسامه تخلف کند! همه باید در این جنگ شرکت کنند؛ به غیر از علی ابن ابی طالب، او باید پیش من بماند.» خبر دادند: «یا رسول الله! این دو نفر در شهر هستند.» دنبالشان فرستاد و گفت: «مگر نگفتم لعنت خدا و رسول به کسی که از جنگ اسامه تخلف کند؟!» گفتند: «ما دلمان نیامد که تو را در مدینه تنها بگذاریم و به جنگ برویم.»

مگر نیست که هرکس به پیامبر صلی الله علیه و آله شک داشته باشد، کافر است؟! مگر پیامبر صلی الله علیه و آله امر خدا را نمی‌گوید؟! به او گفت: «یا محمد! اگر از خودت حرف بزنی، رگ دلت را قطع می‌کنم!» حالا وقتی گفت کاغذ و قلم بیاورید تا من بنویسم که وصی من کیست، عمر گفت: «این مرد هذیان می‌گوید!»

خدا لعنتش کند! به معاویه نوشت: «معاویه! وقتی فهمیدم زهرا پشت در است، چنان فشار آوردم که عضله‌هایش را خرد کردم!» امام حسن علیه السلام فرمود: «وقتی مادرمان زهرا را کشتند، همه ما را کشتند؛ ما یک جان داریم.» یعنی جسارت به تمام مقدسات دین تا روز قیامت شد. فاطمه زهرا علیها السلام کل چهارده معصوم علیهم السلام است؛ ولی الله است؛ ولی بر کل اولیاء است. حالا آیا عمر مورد لعنت نیست؟!

شما یک زهرایی می‌شنوید! مغز هیچ بشری تا حتی انبیاء، طاقت شناختش را ندارند! عمر زهرای عزیز علیها السلام را شهید کرده؛ محسنش را شهید کرده؛ اما به واسطه زهرا کشی، اهل طاغوت نیست! طاغوت آن کسی است که متابعت امر پیامبر

را نکند، مسیر دین را عوض کند و مقصد خدا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام است را قبول نکند؛ این طاغوت است! رفقای عزیز! اندیشه داشته باشید که عمر چه کار کرد؟! زحمت یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر را نابود کرد، چرا اندیشه ندارید؟! حالا بعضی ها می گویند لعنت نکن! خدا لعنت کند مأمون را! امام رضا علیه السلام را شهید کرده، پابرنه شده، توی سر خودش می زند، یابن عمّ، یابن عمّ می کند. سر قبر امام رضا علیه السلام یک هفته نشست و گریه کرد. گریه منافقی و گریه ابن سعدی کرد؛ گفت: می ترسم به من تهمت بزنند.

خدا لعنت کند هارون را! وقتی امام موسی بن جعفر علیه السلام را شهید کرد، جسم علیین امام را روی جسر\* بغداد گذاشت و گفت: از شیعه ها امضا بگیرید که امام به مرگ خدایی مُرده؛ من او را نگشتم.

بین هارون و مأمون جزء طاغوت نیستند؛ اما عمر که مسیر خلافت را عوض کرد، طاغوت است. امام حسین علیه السلام کشی، دوازده امام کشی، همه اش تولید این شجره خبیثه است.

حالا خدا چه کار می کند؟! خدا که دست از مقصدش بر نمی دارد. حجّتش، ولیّ الله الأعظم، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در ظاهر مخفی کرده تا بیاید و آن کاری که امیرالمؤمنین علی علیه السلام می خواست بکند را عملی کند. خدا دست بر نمی دارد! مگر کسی حریف خدا می تواند بشود؟! خودش را جبت و طاغوت

\*. جسر: پُل

کرد. این مردک وقتی مسیر ولایت را عوض کرد، گفت من خودم ولی هستم، من خودم خلیفه‌ام. «حسبنا کتاب الله» را گفت، دروغ گفت! این را یک پرچم خیالی برای خودش قرارداد؛ خودش و پیروانش را تا قیام قیامت گمراه کرد.

توئی که از دل تبرّی آمده باشد، امضا می‌شود! حالا ما هم اگر واقع از آن‌ها بدمان می‌آید، باید پیرو امر آن‌ها نباشیم. چون که هم خودش و هم کارهایش باطل است. بین کار را به کجا رساند؟! بین دروغ چه کار کرد؟! عمر، هم دروغ گفت و هم خدعه کرد. بین چقدر ابعاد دارد!

مگر هفتاد هزار نفر با مسلم بن عقیل بیعت نکردند؟! دروغ گفتند و رفتند خدعه کردند، این کار عمر است. از آن شجره خبیثه این کار را یاد گرفتند.

مگر هفتاد هزار نفر به آقا امام حسین علیه السلام نامه ندادند که حسین جان! بیا! تاحتی نوشتند: «اگر نیایی، فردای قیامت به جدّت شکایت می‌کنیم.» وقتی امام حسین علیه السلام آمد، همه فرار کردند. عمر یادشان داد که می‌شود این کار را کرد! به عهدشان وفا نکردند و عهدشکنی کردند؛ همان طور که عمر با پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام عهدشکنی کرد!

رفقای عزیز! بیایید ما با متقی عهدشکنی نکنیم! دروغ نگوییم! خدعه نکنیم! اول خدعه‌گر و اول خیانت‌کار و اول منافق عمر بود. بیایید ما این کارها را نکنیم! امر را اطاعت کنیم.

هیچ کجای خلقت از عرش بالاتر نیست. روایت داریم: «تمام خلقت به هم می خورد، فقط عرش خدا باقی می ماند!» حالا بالای آن، ملائکه ای به نام کزوین خلق شده اند که لعنت به عمر و ابابکر می کنند. این ها این قدر زیبا و نورانی هستند که اگر یکی از آن ها در این عالم سرفرود آورد، عالم رُبس\* می شود. بین لعنت به عمر و ابابکر چقدر ارزش دارد!

وقتی پیامبر به معراج رفت. مَلکی دیر از جلوی پای پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد. جبرئیل صیحه ای زد: «بلند شو! بهترین خلق خدا، محمد مصطفی است!» آن مَلک گفت: «یا محمد! بیخشید! من نگاهم به این لوح بود. عدد باران را می دانم که چقدر به کویر و علفزار می بارد! عمر همه جانداران در دست من است که از قلم نیفتد.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چه چیزی باعث می شود که حساب از دست تو برود؟!» گفت: «وقتی که صلوات بر تو و آل تو می فرستند، حساب از دستم می رود.» آن مَلک به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای رسول خدا! من نمازی خوانده ام که چهار هزار سال طول کشیده، آن نماز مال تو» گفت: «من احتیاج ندارم.» گفت: «مال اُمّت» گفت: «اُمّت هم احتیاج ندارند، وقتی دوستان علی علیه السلام و زهرا علیها السلام دور هم جمع شوند و یک صلوات بفرستند، از نماز چهار هزار سال تو بالاتر است!»

حالا از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد: «از این بالاتر هم هست؟!» گفت: «آری، لعنت به عمر و ابابکر بالاتر است! چون که آن

\*رُبس: ذوب



تولی و تبری است.» رفقای عزیز! الآن علی لعنت نکنید؛ چون طرفدارانِ عمر زیاد هستند. من خودم این جا نشسته‌ام، چندین دور تسبیح به او لعنت می‌کنم. این از صلوات بالاتر است.

من در نجوای با خدا می‌گویم: «خدایا! اگر می‌خواهی مرا بسوزانی، جهنمی ایجاد کن؛ مرا پیش دشمنان زهرا علیها السلام و علی علیه السلام نبر. من خجالت می‌کشم! هفتاد سال، هشتاد سال در دنیا بودم، فهمیدم، دنبال این‌ها نرفتم. حالا می‌خواهی مرا بسوزانی، بسوزان! من که مالِ خودم نیستم! هیچ اختیاری ندارم! مرا به جهنم یا بهشت ببری، یک جور تو را می‌خواهم! خواستنِ من به این نیست که چیزی به من بدهی. مگر حیوان هستم که چیزی بخواهم؛ اما خدایا! اگر مرا به جهنم هم بُردی، ببر؛ اما پیش دشمنان علی علیه السلام و زهرا علیها السلام نباشم!» حضرت زهرا علیها السلام خوشش می‌آید که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام بگویند و به عمر لعنت کنید. خوشش می‌آید به دوست امیرالمؤمنین علیه السلام کمک کنید و در مجلس ولایت حاضر شوید. خوشش می‌آید همسر عزیزش را افشا کنید و برای پسرش امام حسین علیه السلام گریه کنید.

زهرا ی عزیز علیها السلام در تمام خلقت افشا بوده، حالا خدا می‌خواهد او را در دنیا افشا کند تا مردم به واسطه‌اش بهشتی شوند. به چه دلیل این را می‌گویی؟! با تمام کینه و دشمنی که با حضرت زهرا علیها السلام داشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس زهرا

را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است. رضایت زهرا، رضایت من است و رضایت من، رضایت خداست.»

خدا در تمام خلقت یک امر دارد و یک مقصد، آن هم امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. در تمام خلقت یک ناموس دارد، آن هم زهرای عزیز علیها السلام است. ما ناموس را روی زن می آوریم، این اشتباه است. ناموس خدا؛ یعنی همه چیز خدا؛ آن کسی که خدا از خشنودی اش خشنود می شود و از غضبش غضبناک می شود؛ خدا روی حرف او، هیچ حرفی نمی زند. ناموس خدا حرف آخر می زند. شناختی زهرای عزیز علیها السلام را؟!!

گاهی به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف می گویم: «آقا جان! دلم می خواهد میلیون میلیون بار کشته شوم، قطعه قطعه و فدایت شوم، تا مادرت زهرا علیها السلام یک ذره دلش خوش شود. هیچ چیز دیگری نمی خواهم! فقط دلخوشی مادرت زهرا علیها السلام را می خواهم.»

حضرت خدیجه علیها السلام صندوقچه حضرت زهراست. زهرای عزیز علیها السلام به مادرش مباحثات می کند؛ چون امر را اطاعت کرد. خودش می خواهد که مادرش به ظاهر در محشر، از او بالاتر باشد؛ به خاطر همین هفتاد هزار حوریه با حضرت زهرا علیها السلام و هفتاد هزار ملک با خدیجه در محشر می آیند و او را راهنمایی می کنند. این مقام از برای آن مالی است که خدیجه در راه خدا داد. مردانگی کرد؛ خدا هم با او مردانگی می کند.

حضرت خدیجه علیها السلام یک بُعد از سلمان بالاتر است؛ چون که

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به سلمان گفت: «می خواهی جایت را نشانت بدهم؟» گفت «آری!» به او نشان داد؛ اما وقتی به خدیجه علیها السلام گفت: «این مالی که در اختیارم گذاشتی و اسلام پیشروی کرد، می خواهی مقامی که خدا برایت معین کرده است را ببینی؟!» گفت: «نه! من موقعی که تو در ظاهر به رسالت نرسیده بودی، با تو بیعت کردم و به تو ایمان آوردم.»

رسول الله صلی الله علیه و آله هم به خدیجه علیها السلام افتخار می کرد؛ این همسر پیامبر صلی الله علیه و آله است، عایشه هم زن پیامبر صلی الله علیه و آله است! امام صادق علیه السلام او را لعنت کرده! بین پیش پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ اما دلش پیش معاویه است. هنده هم پیش یزید بود؛ اما دلش پیش زهرای عزیز علیها السلام و امام حسین علیه السلام بود. عزیز من! خودت باید مکان باشی! بین دلت کجاست؟!

اول چیزی که خدا به وجود آورد، نور دوازده امام، چهارده معصوم علیهم السلام بود. از نور ولایت، درخت طوبی را خلق کرد. از آن سیبی چیده شد. این سیب، سیب بهشتی نبوده، میوه بهشتی را مؤمن هم می خورد، این عصاره تمام خلقت است! یعنی باید یازده امام از زهرای علیها السلام عزیز به عمل بیاید؛ به خاطر همین ائمه نور واحد هستند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه زهرا امّ ابیهاست» حضرت زهرا علیها السلام مادر پدرهاست. مادر پدرش است. ابیها چهارده معصوم علیهم السلام هستند. زهرای عزیز علیها السلام مادر بوده است؛ نه مادر نابودها. این سیبی بود که خدا به نظر خودش ایجاد کرد

و به پیامبر صلی الله علیه و آله داد تا آن را بخورد. هیچکدام از ائمه علیهم السلام، تا حتی خود امیرالمؤمنین علیه السلام، تا حتی خود پیامبر صلی الله علیه و آله، مانند حضرت زهرا علیها السلام نبودند. آیا وقتی می خواستند در دنیا ظاهر شوند، به فاطمه بنت اسد یا آمنه، سیب داده شد؟! حالا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت، خدا به او این سیب را داد، گفت: «خدایا! می خواهم آن را با امیرالمؤمنین علی بخورم.» ندا آمد: «یا محمد! سیب را نصف کن، نصفش را خودت بردار.» به قول ما تا این سیب را نصف کرد که نصفش را به علی علیه السلام بدهد و نصفش را خودش بخورد، دید دستی مانند دست امیرالمؤمنین علیه السلام پیدا شد و نصف سیب را برداشت؛ پس خلقت در اختیار علی علیه السلام است؛ نه در اختیار نبی.

وقتی از معراج برگشت و این جریان را برای امیرالمؤمنین علیه السلام تعریف کرد، حضرت علی علیه السلام دست در جیبش کرد و نصف سیب را درآورد و به او داد و گفت: «یا محمد! این را نگهدار و با خود در کوه حرا ببر و چهل روز کنار برو! یا رسول الله! از کوه حرا که پایین می آیی و پیش خدیجه می روی، نصفش را خودت بخور و نصفش را به خدیجه بده، باید فاطمه به وجود آید.» خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «چهل روز کنار برو!» چرا؟! می خواست که پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه به عمر و ابابکر نکند. تمام گلبول های خونم شهادت می دهد؛ از بس این ها خبیث بودند! خدا گفت فقط امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیاید و به تو

سربزند، زهرای عزیز علیها السلام هم باید نقش علی علیه السلام داشته باشد. تو هم باید نقش علی علیه السلام در دلت باشد، هیچ نقشی نداشته باشی. ظهور حضرت زهرا علیها السلام در نگاه به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از کوه حرا پایین آمد، ریگ و سنگ و کلوخ به او سلام کردند، دیوار جلویش خم شد؛ چون این بار ولایت دمیده شد، زهرای عزیز علیها السلام هنوز در دنیا ظاهر نشده، همه خلقت به امرش هستند. اگر پیامبر آمد تا افشا کند، زهرا علیها السلام افشاکن تمام خلقت است.

کوثر یعنی چه؟! تا می‌گویی کوثر، شما به خیالتان نه‌ری در بهشت است که به آن کوثر می‌گویند و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله داده است؛ این نیست. کوثر به معنی هستی خداست؛ یعنی آنچه را که خدا خلقت کرده، هستی آن زهراست. خدا گفت: «یا محمد! اگر تو نبودی، اصلاً آسمان و زمین را خلق نمی‌کردم. یا محمد! اگر علی نبود، تو را خلق نمی‌کردم و اگر فاطمه نبود، نه تو را خلق می‌کردم نه علی را.» کفواً خلقت یعنی خلقت با محبت زهرای عزیز علیها السلام خلق شده است.

حضرت زهرا علیها السلام عصاره تمام خلقت است. این عصاره یک عصاره‌ای دارد، عصاره عصاره، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ چون که اگر حضرت زهرا علیها السلام را قبول نداشته باشی، خدا نمی‌گوید به عزت و جلالم قسم، عبادت ثقلین کنی، می‌سوزانمت؛ اما می‌گوید اگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام را قبول

نداشته باشی، عبادت ثقلین کنی، می سوزانمت. پس عصاره تمام عصاره‌های خلقت؛ تا حتی عصاره زهرا علیها السلام، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ یعنی خدا یک برتری به ولایت داده که به هیچ کس نداده است.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از کوه حرا پایین آمد و به نماز ایستاد، فوراً جبرئیل ندا داد: «یا محمد! نماز نخوان! پیش خدیجه برو!» عزیز من! نماز پیامبر صلی الله علیه و آله، نماز یک خلقت است؛ مگر نمازش شوخی است؟! می خواهد بگوید یا محمد! عصاره تمام نمازها تا حتی نماز تو، زهراست. نماز عبادت است؛ اما زهرا علیها السلام ولایت است. قدر این حرف را بدانید. چه کسی این حرف‌ها را افشا می‌کند؟ فقط متقی.

کجا ما ائمه طاهرین علیهم السلام را شناخته‌ایم؟! فهم ما نفهمی است! یک فهمی برای خودمان درست کرده‌ایم! آخر چه فرزندی بوده که در شکم مادرش تذکر بدهد؟! به غیر از حضرت زهرا علیها السلام کسی نبوده است. مردم حضرت خدیجه علیها السلام را خیلی مذمت می‌کردند، به او می‌گفتند: «چرا همسر محمد یتیم که چیزی ندارد، شدی؟! حالا ما موقع وضع حملت به کمکت نمی‌آییم.» حضرت خدیجه ناراحت شد. درست است که خیلی مقامش بالاست؛ اما در مقابل فهم ولایت حدی دارد، ولی ولایت بی حد است. یک دفعه زهرای عزیز علیها السلام فرمود: «مادر جان! ناراحت نشو! زنان بهشتی به کمکت خواهند آمد. حواء، آسیه، مریم بنت عمران و ساره می‌آیند.» فرزندی که در

ظاهر به دنیا نیامده، مادرش را آرام کرد. زهرای عزیز علیها السلام، هم هنگام ظاهر شدنش در دنیا و هم موقعی که شمشیر بالای سر امیرالمؤمنین علیه السلام گرفتند، عظمائیتش را افشا کرد که خلقت به امر اوست. آیا این زن است؟! کسی که گفت حضرت زهرا علیها السلام زن است، عمر بود. به ابابکر گفت یک زن نباید تو را ناراحت کند!

فهم تمام عالم پیش این‌ها کم است! اگر امام صادق علیه السلام فرموده بود، من این مطلب را نمی‌گفتم! امام علیه السلام فرمود: «فردای قیامت مادرمان زهرا علیها السلام مثل مرغی که دانه‌های خوب و بد را تمیز می‌دهد، دوستانش را در محشر، زیر سایه عرش خدا جمع می‌کند.» اما آن موقع دوستانش کم هستند، همه آن طرف هستند. معلوم می‌شود همه عالم به غیر از عرش خدا نابود می‌شود؛ چون که جای ائمه طاهریں علیهم السلام است. حالا شما به کجا دلتان خوش است؟! چه کسی می‌خواهد دستتان را بگیرد؟! بیا بید دست به دامن ائمه علیهم السلام باشید! دنبال خلق نروید و ائمه علیهم السلام را خلق حساب نکنید! ائمه طاهریں علیهم السلام در هر ابعدی شاخص هستند. فاطمه زهرا علیها السلام خدمت پدرش آمد و فرمود: «پدرجان! طفلی که در شکم من است، همین طور می‌گوید انا العطشان! انا العطشان!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم! عاشورا این فرزندت را شهید می‌کنند.» فرمود: «این فرزند را می‌خواهم چه کنم؟!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شفاعت اُمّت من با اوست، دوستانش

را شفاعت می‌کند.» فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «پدرجان! به دیده منت دارم.» بین شهادت امام حسین علیه السلام، خون خدا و آمرزیده شدن خلیق، به واسطه گریه بر امام حسین علیه السلام هم با اجازه حضرت زهراست. رفقا! اگر معصیت نکنید، امام حسین علیه السلام نگهبان شماست؛ اما اگر گریه کنید و معصیت کنید، گریه‌تان فایده‌ای ندارد.

شما هم باید به فکر مردم باشید؛ بی خودی که به جایی نمی‌رسید! زهرای عزیز علیها السلام دارد فرزندش را فدای شما می‌کند! بی رحم‌های بی‌انصاف! کجا می‌روید؟! حالا بروید یک کارهایی بکنید! ببینید چه چیزی را از دست می‌دهید؟! زهرا را! اگر همه آب‌های آسمان را رویم بریزند، از نفهمی مردم می‌سوزم! بین چه زهرایی دارید؟! کجا می‌روید؟! فردای قیامت هم به فکر شماست! ما گنهکار هستیم! خدا می‌گوید اگر گناهانتان را افشا می‌کردم، دیگر شما را خاک نمی‌کردند! وقتی که زیر دوش آب قرار می‌گیرید، بگویید: «خدایا! از سر گناه کوچک و بزرگ ما درگذر! زهراجان! من با مهریه تو پاک می‌شوم.»

حالا روز قیامت فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرماید: «این افراد در جلسه پسرم حسین می‌آمدند، انفاق داشتند، مغرض نبودند، علی جان! فکری به حال این‌ها بکن.» اصلاً گنهکار، فرزند زهرا می‌شود انگار! ادب داشته باشید. اگر در دنیا به فکر حضرت زهرا علیها السلام باشید، او هم در قیامت به فکر شماست.



چگونه به فکر حضرت زهرا علیها السلام باشیم؟ اگر به فکر فقرا باشید،  
به فکر حضرت زهرا علیها السلام هستید.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «زهرا جان! من که  
احتیاج ندارم، آن شمشیری که در یوم الخندق زدم، آن  
نَفْسِی که در لیلۃ المبیت کشیدم، برای این گنهکاران باشد.»  
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم می فرماید: «من وقتی که امیرالمؤمنین را  
معرفی کردم، خدا فرمود تو رحمة للعالمین شدی. این رحمة  
للعالمین هم برای این گنهکاران باشد.» اما شما رفقا! گناه  
نکنید! روزی صد مرتبه بگویید: «یا علی! یا زهرا! یا علی! یا  
فاطمه! کمکم کن!» چرا این ذکر را نمی گوئید؟!

این جا که می آید، باید آخرین جا برای شما باشد،  
آخر، همین جاست؛ نه این که دنبال آخر بروید! به خاطر  
همین این جا بشرطها و شروطهاست؛ این جا شروط است.  
اگر از این جا بروید، هیچ کس شما را دوست ندارد، نه ائمه  
طاهرین علیهم السلام، نه زهرا علیها السلام عزیز علیها السلام؛ چون که شما پیرو خلق و  
شیطان شده اید.

خانه واقعی، خانه متقی است. ائمه علیهم السلام خانه شما  
نیامده اند، این جا آمده اند. امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت  
زهرا علیها السلام و امام حسین علیه السلام آمده اند؛ پس خانه واقعی این  
جاست! کجا می روید عزیزان من؟!

قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله و احکام به حضرت زهرا علیها السلام نازل شد.  
واسطه وحی هم امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. زهرا علیها السلام عزیز علیها السلام

مثل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الکریم امر به صبر نداشت، باید افشا می کرد؛  
اما پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «علی جان! تو افشا  
نکن، برو حرف هایت را در چاه بزن!»

مصحف در تمام خلقت ها و قبل از قرآن بوده؛ پس زهرای  
عزیز علیها السلام هم بوده است. تمام انبیاء باید فرمان مصحف  
را می بردند و با آن زندگی می کردند. قرآن برای زمینی ها و  
امتحان اهل دنیاست؛ اما راجع به مصحف آسمانی ها از  
امتحان در آمدند. مصحف در تمام خلقت پخش شده بود؛  
حضرت زهرا علیها السلام می خواست که در دنیا هم پخش شود تا  
مردم طرف امیرالمؤمنین علیه السلام بروند؛ اما عمر نگذاشت.

زهرای عزیز علیها السلام به واسطه مصحف و حمایت از  
امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد؛ چون سرتاسر مصحف، عدالت و  
سخاوت، خدانشناسی و ولی شناسی، رحم و مروّت بود. اگر آن  
رافاش می کرد، حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام و زهرای عزیز علیها السلام،  
غاصب و ظالم بودن عمر و ابابکر بر مردم معلوم می شد. مردم  
مستقل می شدند و در محدوده می آمدند و یک کافر روی  
زمین نبود.

یکی از خصوصیات مصحف این است که اسم شیعه ها و  
تمام وقایع تا قیام قیامت در آن هست. شخصی خدمت امام  
صادق علیه السلام آمد و ادعای عبادت و تقدس کرد، حضرت آن را رد  
کرد و فرمود: «اسم تو در مصحف مادرمان زهرا نیست.» بین  
این شخص عبادت داشت؛ اما سخاوت نداشت.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «أنا قرآن الناطق. أنا كتاب الله.» کتاب، ولایت است. کتاب، امیرالمؤمنین علیه السلام است. أم الكتاب، حضرت زهراست. أم الكتاب، مصحف حضرت زهراست.

یک سخاوت مطلق داریم که آدم دائم به فکر فقراست. بین خدا چقدر شما را می خواهد! می گوید اگر هنگام خواب، به فکر فقرا باشی، ملائکه تا صبح برایت ثواب می نویسند. مگر زهرای عزیز علیها السلام، نمازش مثل نماز ماست؟! وقتی نماز می خواند، خدا افتخار می کرد و می گفت: «ای ملائکه من! ببینید زهرا بند بندش دارد جدا می شود!»

حالا روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چند شتر آورد و فرمود: «هر کسی که دو رکعت نماز بخواند و در آن فکر و خیال نکند، حواسش پیش محبوبش؛ یعنی خدا باشد، یکی از این شترها را به او می دهم.» این حرف هم مبنا دارد؛ به آن ها می گوید بدانید من از آن خیال های باطلی که دارید و می خواهید حق زهرای عزیز علیها السلام و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بگیرید، خبر دارم. به آن ها هشدار داد که خدا من و علی علیه السلام را مُقَلَّب القلوب کرده که از قلب شما اطلاع دارم.

همه نماز خواندند، حضرت افشا کرد و به همه فکرهایشان را گفت. وقتی حضرت زهرا علیها السلام تشریف آورد، به او فرمود: «فاطمه جان! تو هم پیش خودت گفתי اگر در نمازم فکر نکنم، شتری که چاق است را برمی دارم، تا به فقرا سهم بیشتری برسد؛ پس

تو هم فکر کردی!»

فوراً جبرئیل نازل شد، خطاب کرد: «یا محمد! فکر زهرا نماز است. این کار؛ یعنی فکر فقرا از نماز زهرا، بالاتر است. این فکر، لا اله الا الله است. زهراى عزیز به فکر فقراست.» تنها کسی که در نمازش فکر و خیال نکرد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود، همیشه در کارها ممتاز و برجسته بود.

رفقای عزیز! سخاوت داشته باشید، زهراى عزیز علیها السلام فکرش را کرده و اینقدر نتیجه دارد. ولایت و سخاوت خیلی مهم است. اگر خدا این دو امر را از شما بگیرد، دیگر به شما نخواهد داد. چه کسی ولایت و سخاوت را افشا کرد؟ فقط متقی.

خدای تبارک و تعالی به فردی که قبلاً به جلسه می‌آمد؛ اما رفت، سبیری به او داده بود. ایشان خواب دیده بود که همه اموات جمع شده‌اند، جشن خیلی بزرگی گرفته‌اند و پدر و مادرش در این جشن نیستند. وقتی علت را جویا شده بود، گفته بودند که در این جشن با اجازه باید وارد شوند. گفت: «دیدم حاج حسین در رأس کار نشسته و پدر و مادرم در جای تاریک و ظلمانی بودند، توان هم نداشتند، وقتی از حاج حسین برای ورود آن‌ها اجازه گرفتم، خودش آمد آن جا و یک مرتبه همه جا، نورانی شد، ایشان اجازه داد و پدر و مادرم به آن جشن وارد شدند.»

بعد به من گفت: «آن‌هایی که در جشن شرکت داشتند، عده‌ای از آن‌ها می‌گفتند الله اکبر! عده‌ای دیگر می‌گفتند

الحمد لله! و عده ای هم سبحان الله.» ایشان از من سؤال کرد که این تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام که بعد از نماز می گوئیم چیست؟ گفتم: «این جور که بین علماء و فقهاء مرسوم است، می گویند که روزی حضرت زهرا علیها السلام نزد پدر بزرگوارش آمد و گفت پدرجان! من از کارهای خانه خسته می شوم، کمکی به من بده؛ یعنی کلفتی داشته باشم.» فوراً جبرئیل نازل شد و گفت: «ای رسول محترم! به زهرای عزیز بگو این ذکر را بگوید؛ سی و چهار مرتبه الله اکبر! سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله؛ آن وقت کار برایش جور می شود.» این هست، در روایت هم می گوید: «نماز با تسبیحات حضرت زهرا، ثوابش هفتاد برابر می شود.»

ایشان پیغام داده بود که گویا به نظرم حاج حسین کم من گذاشته است. به او گفتم: «تویک چیزی سؤال می کنی و من هم جوابت را می دهم، آیا به من گفتی عصاره این چیست؟!» حالا عصاره اش این است که جشنی که آسمانی ها گرفتند، جشن شکر ولایت است؛ چون که امیرالمؤمنین علیه السلام به زمین نزول کرده، این ها به رحمت می رسند، به احترام نزول امیرالمؤمنین علی علیه السلام به زمین، جشن گرفته اند. عزیز من! علی علیه السلام زمینی نیست! چرا می گوید راه های آسمانی را از راه های زمینی بهتر بلد هستیم؟! تو چه می گویی؟! علی علیه السلام عرشی است، نه فرشی! خدای تبارک و تعالی ایشان را به زمین نزول داد که ما به تکامل برسیم. خدا لعنت کند عمر و ابابکر

را که نگذاشتند!

حالا این‌ها جشن می‌گیرند، عده‌ای می‌گویند الله اکبر، عده‌ای دیگر می‌گویند الحمد لله که نور امیرالمؤمنین علی علیه السلام روی زمین آمد و عده‌ای هم سبحان الله؛ منزه است خدا! مگر زهرا ی عزیز علیها السلام کمک می‌خواهد؟! اگر کمک بخواهد، آن (کمک) افضل بر حضرت زهراست! چرا ما نمی‌فهمیم؟! هر حرفی از دهانمان بیرون می‌آید! وقتی حالی‌ات نیست، حرف نزن! یا برو از اهلش بپرس! تمام عالم در اختیار زهرا ی عزیز علیها السلام است، امر او را باید اطاعت کند. مگر نبود که یک نفس از روی ناراحتی کشید و گفت نفرین می‌کنم، ستون‌های مسجد از جا حرکت کرد؟! هنوز حرف نزده، امر زهرا ی عزیز علیها السلام را اطاعت کرد! مگر محتاج است که یک نفر بیاید کمکش کند؟! دعایش عالمی را به وجود می‌آورد و نفرینش عالم را فرو می‌پاشد.

یک عصاره دیگری هم هست؛ حضرت زهرا علیها السلام که از نور ولایت خلق شده، باید اتصال به خود ولایت؛ یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام بشود. خدای تبارک و تعالی فرمود: «یا محمد! من اصلاً کفوی از برای زهرا به غیر از علی خلق نکردم؛ برای علی هم کفوی به غیر از زهرا خلق نکردم. ای رسول من! ازدواج زهرا با من است، صیغه عقدش را خودم می‌خوانم.» وقتی خطبه را خواند، آب و نمک را مهریه زهرا علیها السلام قرار داد. نجات بشر به واسطه مهر زهراست و حیات عالم به واسطه مهر اوست؛ یعنی کل بشر یک بدهی به زهرا ی عزیز علیها السلام دارد؛

چون حیاتش بواسطه آب است.

هیچ کدام از ائمه علیهم السلام این طور نبودند، خدا می خواست برتری به امیرالمؤمنین علی علیه السلام بدهد که زهرا علیها السلام را به او داد. عقدشان در عرش مُعلی انجام شد؛ یعنی به دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام. روح تمام انبیاء در این عقد شرکت کردند؛ چون عقد زهرا علیها السلام خلقتی بود؛ نه خلقی. همسران بقیه ائمه علیهم السلام از خلق بودند، زهرا کفو علی و علی کفو زهراست. جانم به این کلام! این که در دنیا هم عقدشان خوانده شد، مثل یک شبیهی است که پیامبر صلی الله علیه و آله درست کرد؛ تا دهان مردم را ببندد و دیگر حرف نزنند.

وقتی بزرگان مدینه برای خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام آمدند، ببین چقدر نفهم اند! می خواهد هزار شتر سرخ مو را مهرش کند! پیامبر صلی الله علیه و آله هم صلاح نیست افشا کند. کاری می کند که این ها هم راضی باشند. فرمود: «عقد زهرا علیها السلام عزیز با خداست.» فوراً جبرئیل نازل شد: «یا محمد! حق سلامت می رساند، من ستاره ای از آسمان به زمین می فرستم، این ستاره داخل خانه هر کسی شد، زهرا از برای اوست.» مردم هم قانع شدند و خانه هایشان را آب پاشی کردند، عطر زدند، گلاب زدند و انفاق کردند.

یک دفعه دیدند ستاره ای از آسمان نازل شد و در خانه علی ابن ابی طالب علیه السلام رفت. اهل مدینه که یک چیز عظیمایی دیده بودند، همه یک دفعه گفتند الله اکبر! تمام مدینه شد

الله اکبر! از عظمت این کاری که غیر منتظره بود. آن‌هایی که خیلی امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌خواستند، گفتند الحمد لله، خدا را شکر که ستاره، خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفت و ما به مقصدمان رسیدیم. سماواتیان (آسمانی‌ها) گفتند سبحان الله، منزه است خدا با این کاری که کرد، همه مردم را راضی کرد، هیچ کسی نمی‌تواند حرفی بزند. معنی تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام این است.

وقتی حضرت زهرا علیها السلام به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رفت، یک پیراهن نو و یک پیراهن کهنه داشت. سائلی آمد و گفت: «ای دختر پیامبر! تو داری به خانه بخت می‌روی، من پیراهنم پاره پاره است و چیزی ندارم.» زهرای عزیز علیها السلام دستور داد و گفت: «دور مرا بگیرید!» زن‌ها چادرهایشان را دور حضرت گرفتند؛ حضرت پیراهنش را به سائل داد.

حالا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه حضرت زهرا علیها السلام آمد، فرمود: «زهراجان! مگر نگفتم پیراهن نویت را برای پسرعمم، علی بیوش، چرا نپوشیدی؟!» حضرت علیها السلام فرمود: «پدرجان! امرت را اطاعت کردم، امر تو، امر خداست، گفתי هر چیزی که خوب است را در راه خدا بده، من هم آن را به سائل دادم.» چه کسی این حقایق را افشا می‌کند؟ فقط متقی.

وقتی حضرت زهرا علیها السلام به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، حضرت علی علیه السلام دید زهرای عزیز علیها السلام دارد های‌های گریه می‌کند! فرمود: «زهراجان! برای این که در خانه محقر



آمده‌ای، گریه می‌کنی؟!» حضرت فرمود: «نه علی جان! من الآن به این جا آمدم، یاد قیامت افتادم که من هم زمانی به آن جا منتقل می‌شوم، در پیشگاه اقدس الهی چه کنم؟! چه بگویم؟!» بین خانم! شب عروسی به فکر ساز و نواز نباش! مگر تو زهرای عزیز علیها السلام را فراموش کرده‌ای؟! خود زهرا علیها السلام قیامت است، خود زهرا علیها السلام شفاعت است، صدها میلیاردها را باید شفاعت کند. مگر امام صادق علیه السلام نمی‌گوید مادرمان زهرا مثل مرغی که دانه خوب و بد را تمیز می‌دهد، دوستانش را در محشر جمع می‌کند، همه را پیش خودش می‌برد؟! حضرت زهرا علیها السلام چه کسانی را جمع می‌کند؟! آن‌هایی که ولایت دارند؛ اما یک قدری گنهکار هستند! سفارش آن‌ها را می‌کند که مبادا به جهنم بروند! آن‌هایی که ولایت دارند، اما گناه نکرده‌اند، خودشان جمع شده هستند. محشر به امر زهرای عزیز علیها السلام جمع می‌شود و دوستانش را جدا می‌کند. مگر ائمه طاهرین علیهم السلام شما را فراموش می‌کنند؟! عزیزان من! شما هم این‌ها را فراموش نکنید! بیایید آن جنبه مغناطیسی ولایت در قلبتان باشد. حالا بین زهرای عزیز علیها السلام چه می‌گویید؟! می‌فرماید: «علی جان! بیخشید حالا شب عروسی ام است، یاد قیامت افتادم و گریه کردم.»

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله دست حضرت زهرا علیها السلام را در دست امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت، به او فرمود: «زهرا جان! از شوهرت

چیزی نخواهی که برایش امکان نداشته باشد.» عزیزان من!  
تمام عالم امکان به واسطه ولایت است، خلقت به امر زهرای  
عزیزاست. خانم عزیز! این مطلب را برای تو گفته که از شوهرت  
چیزی نخواهی که فراهم کردنش برای او ممکن نیست.

قربان زهرا علیها السلام بروم! گفت: «علی جان! مرا حلال کن!»  
امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «زهرا جان! تو را حلال کنم؟!» حضرت  
گفت: «چه کار کنم؟! من حرف پدرم را قبول دارم که گفت یک  
عقبه ای است که باید رضایت شوهر باشد.» خدا رحمت کند  
حاج شیخ عباس را می گفت: «شما که محب امیرالمؤمنین علیه السلام  
هستید، جایی است که به آن عقبه می گویند، شما عقبه ای  
دارید که باید رضایت دوازده امام، چهارده معصوم علیهم السلام باشد،  
رضایت زهرای عزیز علیها السلام باشد.» توجه کنید! سرمایه قیامت  
رضایت این هاست نه عبادت، عبادت بکنید با رضایت، با امر.  
فقط متقی این مبنایها را افشا می کند!

آقا امام حسن علیه السلام فرمود: «مادرمان زهرا تا صبح به مردم  
و همسایه ها دعا می کرد.» امام می خواهد این مطلب را افشا  
کند؛ نه این که حضرت زهرا علیها السلام نمی داند. این حرفها  
گفتگو شده برای این که ما این طوری شویم. صبح که شد،  
به مادرم گفتم: «چرا در حق ما دعا نکردی؟! مگر خودمان  
احتیاج نداریم؟!» زهرای عزیز علیها السلام فرمود: «در حق دیگران دعا  
کنی، خدا ملکی خلق می کند که او در حق تو دعا می کند و  
دعایت مستجاب می شود.»

این حرف درست است؛ اما زهرای عزیز علیها السلام که احتیاج ندارد، می‌خواهد به شما بگوید که در حق برادر مؤمنان دعا کن! اگر رفیقت گرفتار است، نجات پیدا کند. خدا آبروی مؤمن را حفظ می‌کند؛ اما آن مؤمن آبروی دیگران را حفظ کند. من در تمام گلبول‌های خونم این است که اصلاً در فکر هم نیستم که ملک به من دعا کند! در این فکر هستم که مردم به نوایی برسند. ملک می‌خواهد دعا کند یا نکند. امورم که در دنیا می‌گذرد؛ در آخرت هم می‌گذرد. کسی که مرا خلق کرده، امورم را می‌گذراند. ما باید به فکر مردم و مستضعفین باشیم؛ اما جانمان را فدای ولایت کنیم.

نجوای حضرت زهرا علیها السلام با خدا چه بود؟! حضرت در این نجوا از خدا می‌خواست: «خدایا! کاری کن که این مردم دست از امیرالمؤمنین علی علیه السلام برندارند و طرف خلق بروند و جهنمی بشوند.» دعایی بهتر از این نیست که حضرت زهرا علیها السلام به مردم بکند. او می‌داند اگر مردم دست از امیرالمؤمنین علی علیه السلام بردارند، جهنمی می‌شوند. حضرت مرتب خدا را قسم می‌داد که خدایا! این مردم را حفظ کن، دست از امیرالمؤمنین علی علیه السلام برندارند. خدایا! خودت گفתי اگر کسی عبادت ثقلین کند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را قبول نداشته باشد، او را با صورت در جهنم می‌اندازی. خدایا! کاری کن که این‌ها دست از او برندارند و طرف خلق بروند که جهنمی شوند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ما حجتیم از برای خلق و

امیرالمؤمنین علی علیه السلام کفواً احد است.  
حضرت زهرا علیها السلام کفواً خلقت است.

مادرمان زهرا حجت است از برای ما. اگر ما نباشیم، دنیا فروریزان می شود و اگر مادرمان زهرا نباشد، ما اصلاً نیستیم» فرمان حضرت زهرا علیها السلام، امر مافوق است. پس حضرت زهرا علیها السلام در میان ائمه طاهرین علیهم السلام هم مانند ندارد؛ کفواً خلقت است. خلقت یعنی ائمه علیهم السلام.

رفقای عزیز! گوشه ای بروید و حالی پیدا کنید و اشکی برای امام حسین علیه السلام بریزید؛ آن وقت فوراً زهرا علیها السلام حاضر می شود و گریه می کند! امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حاضر می شود و گریه می کند! من به شما می گویم روضه خوان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شوید؛ نه این که خلق را تشویق و تأیید کنید!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کسی برای حسین من گریه کند، گناهانش به قدر ریگ های بیابان و برگ های درختان باشد؛ خدا او را می آمرزد؛ اما هر کسی برای حسن ام گریه کند، کور وارد محشر نمی شود.»

چه کسانی در قیامت کور هستند؟! کسانی که تماشایی بوده اند. عزیزان من! تماشایی نباشید! نگاه به زن و بچه مردم، مال حرام و غصبی نکنید. آن جایی که خدا امر کرده، شما آن امر را زیر پا گذاشته اید؛ به خاطر همین کور وارد محشر می شوید.

یکی از این مهندس ها که به اصطلاح ولایتی بود؛ اما از جلسه رفت، چندین وقت هم با ما دوست بود. یک شب خواب دیدم که در بیابان است، چنان نعره می زد که یک

قسمت بیابان را روی سرش گذاشته بود. به او گفتم: «چه شده؟!» گفت: «حضرت زهرا علیها السلام به من کارت نمی دهد.» من نگاه کردم، دیدم آن طرف بساطی است و حضرت زهرا علیها السلام تشریف دارند؛ دستکش هم دست حضرت بود. به او گفتم: «بیا برویم، من می گویم به تو کارت بدهد.» گفت: «نمی دهد.» من جلو رفتم، سلام کردم و گفتم: «بی بی جان! کارت به این بده!» فوراً کارت نوشت و به او داد. مؤمن به جایی می رسد که میان مردم واسطه می شود. اگر شما امر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، امر دوازده امام، چهارده معصوم علیهم السلام را اطاعت کنید، آن ها امر شما را اطاعت می کنند، شیعه در قیامت شفاعت می کند. این جلسه کارت امیرالمؤمنین علیه السلام است، آن را حفظ کنید تا در امان باشید و دل حضرت زهرا علیها السلام خوش شود؛ وقتی دل حضرت زهرا علیها السلام خوش شود، دل تمام ائمه علیهم السلام خوش می شود.

اگر امام حسین علیه السلام می فرماید: «کُلُّ یوم عاشورا»؛ یعنی همیشه عاشورا بوده؛ اما در آن روز افشا شد. وقتی آدم ابوالبشر مبتلا به ترک اولی شد و چهل سال گریه کرد، گفت: «خدایا! توبه مرا قبول کن!» خدا گفت: «به آسمان نگاه کن، مرا به این پنج نور پاک قسم بده! این ها محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین هستند.» آدم گفت: «وقتی اسم حسین آمد، دلم شکست!» آن وقت خدا روضه خواند؛ گفت: «یا آدم! این حسین است که او را در صحرای کربلا می کشند و بدنش از

تشنگی تَرک تَرک می شود.»

عقیده ولایتی من این است که امام حسین علیه السلام شب عاشورا آب خورد؛ پشت خیمه چاهی زد، تمام اصحاب غسل کردند. این جگر امام حسین علیه السلام است که تَرک تَرک می شود که چرا مردم بی دین شده اند و او را می گُشند؟! چرا امامشان را نمی شناسند تا بهشت بروند؟! امام حسین علیه السلام می داند تمام این مردم جهنمی شده اند. اگر می خواهید متوجه این مطلب شوید، هیچ کجا امام حسین علیه السلام گریه نکرده، فقط وقتی رو به اهل کوفه کرد و فرمود: «برای چه مرا می گُشید؟!» گفتند: «به خاطر بغضی که با پدرت، امیرالمؤمنین داریم» آن وقت امام حسین علیه السلام شروع کرد به گریه کردن؛ چون دید همه آن ها کافرو جهنمی شده اند.

فطرس از ملائکه مقرب بود. امری به او شد که مثلاً شهری را زیر و رو کند. یک ذره کندی کرد که شاید خدا اراده اش برگردد. فوراً پرهایش ریخت و در جنگل افتاد. سیصد سال گریه کرد؛ اما تسلیم بود. در قلبش می گفت خدا خواسته که من این جا باشم؛ ولی خدا می خواست او را رشد بدهد. ملائکه ها می آمدند و به او نگاه می کردند؛ می گفتند این مَلک مقرب چه کار کرده که مورد غضب خدا قرار گرفته؟! فطرس به رضای خدا راضی بود. این همه که خدا به او درجه داد؛ چون تسلیم امر؛ یعنی آقا امام حسین علیه السلام شد.

حالا فطرس می بیند در آسمان باز شده، ملائکه ها وارد

می‌شوند، چشم ماورائی دارد، گناه که نکرده، می‌بیند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل وارد می‌شوند؛ ملائکه‌ها جشن گرفته‌اند. به اصطلاح، وضع عالم تغییر کرده است. وقتی امام حسین علیه السلام در دنیا ظاهر شد، عرش و فرش، آسمان، جن و ملک، همه در سُروِند. پرسید: «چه خبر است؟!». گفتند: «خدا به پیامبر آخرالزمان، فرزندی عطا کرده است، ما داریم برای تبریک و تهنیت خدمتش می‌رویم.» گفت: «مرا هم با خود ببرید!» جبرئیل او را روی بالش گذاشت و با خود آورد. وقتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، گفت: «یا رسول الله! خدا مرا طرد کرد، سیصد سال در جنگل افتادم.» فرمود: «برو خودت را به گهواره حسین من بمال!» تا این کار را کرد، بال‌هایش در آمد و در آسمان پرش کرد و می‌گفت: «مَنْ مِثْلِي، کیست که مثل من آزاد کرده حسین است؟!». شما شکر کنید که در مجلس امام حسین علیه السلام نشسته اید. این جا که می‌آیید مال امام حسین علیه السلام هستید، من هم بشارت می‌دهم که کیست مثل شما؟!».

حالا شغل هم می‌خواهد. ندا آمد: «ای ملک! هر کس به امام حسین علیه السلام سلام داد، تو سلامش را به او برسان!» این اولین شفاعت امام حسین علیه السلام است که روی زمین ظاهر شده، امام حسین علیه السلام تا آسمان دارد شفاعت می‌کند. فطرس از امام حسین علیه السلام شفا خواست؛ اما شما حاجت از مردم می‌خواهید! پول از مردم می‌خواهید! چقدر بدبختید!

او در جنگل روی درختی افتاد! شما در دنیا در جهل و نکبت فرو رفته‌اید! اگر ذره‌ای کندی کرد، شما اصلاً کار نمی‌کنید! او سیصد سال طرد شد! شما یک بار زنده‌اید! آن هم یک عمر هفتاد ساله که همه‌اش را به نکبت و بیکاری و تنبلی سپری کرده‌اید! شما دارید با امر خدا تندی می‌کنید! آرام باشید! بنشینید سر جایتان! رزقتان می‌رسد.

در زیر این آسمان یک زن از غیر بنی‌هاشم، نابغه شد، آن هم فضا است. زینب یا امّ کلثوم جزء بنی‌هاشم هستند. خدا فضا را از بین زنان عالم انتخاب کرد که شما بدانید اگر مطیع شدید، چقدر احترام دارید! سه روز گرسنگی می‌خورد؛ در صورتی که حضرت زهرا علیها السلام سهمش را به او داد. فضا می‌خواهد چه کار کند؟! می‌خواهد هماهنگ با ولایت باشد، یتیم و مسکین و اسیر می‌آیند، سهمش را به آن‌ها می‌بخشد. حالا وقتی اهل بیت قصد کربلا داشتند. فضا گفت: «من هم با شما می‌آیم.» گفتند: «فضا جان! احتمال می‌دهیم کشته شویم، اسیر شویم.» گفت: «اشکالی ندارد.» بین اتصالش را از ولایت قطع نمی‌کند. رفقا! بیایید اتصالمان را از ولایت قطع نکنیم.

بین امام حسین علیه السلام با او چه کار می‌کند؟! وقتی برای وداع دم خیمه آمد، او را دوش به دوش خواهرش آورد و فرمود: «خواهر جان! خدا حافظ! فضا! خدا حافظت باشد! دست از زینب برندار.» حالا فضا اسیر شده؛ اما دست از زینب علیها السلام



برنداشته است. وقتی به مدینه برگشتند، همان طور که زینب علیها السلام گریه می‌کند، فضا هم گریه می‌کند. این است که می‌گوید مؤمن، باید به غم و شادی برادرش حاضر باشد. مگر مؤمن دست از برادرش برمی‌دارد؟! اگر دست بردارد، مؤمن نیست.

خدا می‌داند هر وقت صلوات می‌فرستم، می‌گویم: «فضه جان! من تو را می‌خواهم، تو قدردانی از زهرای عزیز علیها السلام کردی، خدمت به او کردی. زهراجان! من هم تو را و هم دوستت را می‌خواهم.»

اینقدر ولایت به فضا کرامت داده که اگر کسی، خدا را به او قسم بدهد، حاجتش را برآورده می‌کند. دختر فضا داشت به مگه می‌رفت، شتری داشت که از اول خیلی جالب نبود. سوار شد و راه افتاد. وسط راه پایش شکست، شتر زانو زد و ایستاد. قافله هم رفت و معطل او نشد. دختر فضا دستانش را بلند کرد و گفت: «خدایا! مادر من خدمتکار حضرت زهرا علیها السلام بوده، مادرم هم مرا دوست داشت؛ یعنی من، اِنَّه لیس من اهلک نیستم، اهلیت دارم.» اهلیت داشتن؛ یعنی دین داشتن. خدا به نوح گفت: «ای نوح! پسر تاهل تو نیست؛ اگر او را بخواهی، جزء ظالمین هستی.»

دختر فضا گفت: «خدایا! وسیله‌ای برایم بفرست؛ تا مرا به مقصدم برساند.» فوراً خدا شتری فرستاد، او را سوار کرد و در مسجد الحرام گذاشت.

قافله رفت، بار من افتاده است  
بار من، بار کن ای ربّ جلیل به حق امیرالمؤمنین  
من هستم صغیر و هستم یتیم  
بار من بار کن به حق امیرالمؤمنین

ما باید در مقابل خدا حساب کنیم که بار ما افتاده، او باید  
بارمان را بار کند؛ اما در مقابل ولایت، صغیر و یتیم باشیم؛ آن  
وقت دستمان را می‌گیرد.

رفقای عزیز! نمی‌خواهم شما را ناراحت کنم! وقتی  
پیامبر صلی الله علیه و آله سینه زهرا علیها السلام را می‌بوسید، عایشه اعتراض می‌کرد؛  
پیامبر صلی الله علیه و آله ولایت را می‌بوسد، می‌دانست که به او جسارت  
می‌کنند و فشار به او می‌دهند و می‌خ در به سینه‌اش فرو  
می‌کنند! مگر حضرت زینب علیها السلام گلوی امام حسین علیه السلام را  
نبوسید؟! چرا دست و پایش را نبوسید؟! آن جایی که شمر  
ملعون به گلوی امام حسین علیه السلام صدمه زد را بوسید. چرا ما  
نمی‌فهمیم؟! چرا تفکر نداریم؟! چرا می‌خواهند این عمر  
خبث را از جنایت نجاتش دهند و ما هم ساکت هستیم؟!  
بیایید از صراط مستقیم خارج نشوید! بیایید در صراط  
علی علیه السلام و زهرا علیها السلام باشید! صراطی به غیر از صراط مستقیم  
نیست! زرق و برق دنیا گولتان نزند!  
وقتی امام حسین علیه السلام دست بر قلب زینب علیها السلام گذاشت،

زینب علیها السلام دیگر زینب علیها السلام نیست، او را متقی کرد؛ نه این که زینب علیها السلام متقی نبوده. ببین من روی این آیه حسابش را می‌کنم و می‌گویم. خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «من تو را متقی کردم، ولایت به تو نازل کردم.» حالا که می‌خواهد ولایت را به زینب علیها السلام نازل کند، باید او را چه کند؟ او را متقی کند.

حالا که زینب علیها السلام متقی شد و ولایت به او نازل شد، یزید و ابن زیاد در مقابل زینب علیها السلام سگ کی هستند؟! زینب علیها السلام مسلط به کل خلقت است، نه مسلط به کل ظالم! ظالم در مقابل زینب علیها السلام مثل یک موش می‌ماند! چون که خائن کوچک است. خدا خائن را تأیید نکرده؛ اما شما دنبالش می‌روید!

واعظی بود که می‌گفت امام حسین علیه السلام دست بر قلب زینب علیها السلام نگذاشت! به او گفتم برو زنده باد و مُرده بادت را بگو! چه کار به عترت داری؟! وقتی امام حسین علیه السلام برای وداع، در خیمه آمد و فرمود: «زینب جان! پیراهن کهنه به من بده!» زینب علیها السلام غش کرد. حالا لشگر هم هل من مبارز می‌طلبید! امام حسین علیه السلام چه کار کند؟! دست ولایت بر قلب زینب علیها السلام گذاشت و به او تصرف کرد. زینب علیها السلام ولی الله الأعظم شد؛ یعنی آنچه را که ولی خدا می‌داند، زینب علیها السلام هم می‌داند. همه در قلبش است.

امام حسین علیه السلام به زینب علیها السلام فرمود: «خواهرم! در کوفه و شام به پدر ما بد می‌گویند، باید آن جا بروی، پرچم یزید و

معاویه را بکنی و پرچم پدرمان امیرالمؤمنین علی را افراشته کنی! یک خطبه در دروازه کوفه و یکی هم در مجلس یزید بخوانی.» زینب علیها السلام گفت: «برادر! به دیده ممت! برادر جان! امرت را اطاعت می‌کنم.»

زینب تا زمانی که می‌دید برادرش زنده است، خوشحال بود. یک وقت دید صدای امام حسین علیه السلام نمی‌آید و زمین کربلا می‌لرزد، توجه پیدا کرد، روی تل زینبیه آمد، دید آشقیاء دور حسین اش را گرفته اند، حسین اش در قتلگاه است.

حالا بین زینب علیها السلام چه کار می‌کند؟! این درس را از کجا گرفته؟! از مادرش زهرا ی عزیز علیها السلام. وقتی طناب گردن امیرالمؤمنین علی علیه السلام انداختند و او را به مسجد کشیدند، زهرا ی عزیز علیها السلام با پهلوی شکسته و صورت نیلی به مسجد رفت و گفت: «دست از علی بردارید؛ وگرنه نفرین می‌کنم.» ستون‌ها از جا حرکت کرد، مدینه به لرزه در آمد. زینب علیها السلام دید مادرش علی را برگرداند.

همین طور که دور امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته بودند، دور امام حسین علیه السلام را هم گرفتند، زینب علیها السلام پیش ابن سعد آمد، بین خواهش نکرد، گفت: «تو ایستاده‌ای و برادرم را می‌کشند؟!» زمین کربلا می‌لرزد، دارد اعلام آمادگی می‌کند؛ زینب! اشاره کنی همه این‌ها را زیرو رو می‌کنم. زینب علیها السلام دارد امر را اطاعت می‌کند. ابن سعد بنا کرد گریه کردن، ریش نحس نجسش تر شد. گفت: «کار حسین را تمام کنید!»

دو نفر که با هم رفیق بودند، از ایران به کربلا رفتند و آن جا مجاور شدند. گفتند در پناه امام حسین علیه السلام زندگی کنیم. یکی از آن‌ها پینه دوز بود، کفش می دوخت و تعمیر می کرد، دیگری بیکار بود. وقتی وارد کربلا شدند، آن پینه دوز کارش را شروع کرد، کفش های مردم را تعمیر می کرد؛ اما آن بنده خدا که کار نداشت، دید آن جا هوا گرم است، آب در کوزه می کرد و در خانه ها می برد و می فروخت.

روزی به در خانه یک یهودی رفت، دختر یهودی در را باز کرد، او هم از آن دختر خوشش آمد و عاشقش شد. وقتی به خواستگاری او رفت، به او گفتند: «اگر می خواهی به تو دختر بدهیم، باید دین ما را قبول کنی، ما نمی توانیم به مسلمان دختر بدهیم.»

خلاصه چون گرفتار شده بود، قبول کرد و یهودی شد، یهودی ها هم که پولدار هستند؛ جشن باشکوهی برای ازدواجشان گرفتند. آن رفیق پینه دوز، این ها را زیر نظر داشت و می دید که روز به روز وضع رفیقش بهتر می شود.

بعد از مدتی این زن و مرد به آندلس و اسپانیا رفتند و سال ها با هم زندگی کردند؛ اما این شخص در قلبش ناراحت بود که چرا دست از امام حسین علیه السلام برداشت و او را به یک دختر یهودی فروخت؟!

یک روز زن یهودی دید که شوهرش جای خلوتی پیدا کرده و گریه می کند. به او گفت: «ما که زندگی به این خوبی داریم،

چرا مرا ناراحت می‌کنی؟! چرا گریه می‌کنی؟! شوهرش گفت: «من امام حسین علیه السلام را به تو فروختم و یهودی شدم!» همسرش گفت: «اشکالی ندارد، دین تو به این خوبی! خودت به این خوبی! امام حسین علیه السلام به این خوبی! من هم شیعه می‌شوم.»

سال‌ها گذشت، از آن طرف رفیق پینه دوز با این که مجاور امام حسین علیه السلام بود، همیشه به زندگی رفیقش حسرت می‌برد. سرانجام آن زن بیمار شد و به شوهرش گفت: «وقتی از دنیا رفتم و مرا با طلاهایم دفن کردند، بیا نبش قبر کن، طلاها را بردار تا وضع مالی‌ات خوب باشد.»

بعد از مدتی آن زن از دنیا رفت، وقتی شوهرش نبش قبر کرد، دید جنازه همسرش آن جا نیست؛ ولی رفیق پینه دوزش آن جا است. مَلکِ نقاله آن زن را به وادی السلام و رفیقش که همیشه در حسرت مال و ثروت بود را به آندلس انتقال داده بود. این است که امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «سنگی را دوست داشته باشید، با آن محشور می‌شوید.» پیامبر صلی الله علیه و آله هم می‌فرماید: «به عمل هر قومی راضی باشید، جزء همان قوم هستیید.»

این قدمی که شما برای مجلس ولایت برمی‌دارید، حساب می‌شود. چیزی که دادید، زهرای عزیز می‌نویسد، ماشینتان را که روشن کردید، تا بیایید مجلس ولایت، مجلس امام حسین علیه السلام، تا قدری کمال پیدا کنید، تا قدری ولایتتان

تقویت شود، تا باطری ولایتان پُر شود، تا حرف ولایت صحیح بشنوید و ولایت حقیقی را از شما نگیرند، همه را زهرای عزیز علیها السلام حساب می کند.

این جلسه، جلسه حسین علیه السلام است. شب عاشورا به احترام عزای امام حسین علیه السلام، ضد و نقیض حیوانات با هم جمع می شوند؛ عزای امام حسین علیه السلام تا حتی به حیوانات هم اثر کرده. از مجلس ولایت است که قضایای عاشورا در تمام عالم پخش می شود. کجا شما حرف زده اید که ملائکه آن را به تمام عالم پخش کنند؟! بیایید حرف متقی را بشنوید؛ آن وقت توحید به قلب شما ابلاغ می شود، عزاداری امام حسین علیه السلام ابلاغ می شود. درخت ها برای امام حسین علیه السلام گریه می کنند، شما چرا گریه نمی کنید؟! عوض این که گریه کنند، امام حسین علیه السلام را کشتند! وای بر من و وای بر امید من!

من به شما گفتم، مجلسی بود به نام حضرت قاسم، یک نفر یک کبریت به ذغال زده بود. وقتی آخردهه شد، حضرت زهرا علیها السلام همه را اسم نویسی کرد؛ زهرای عزیز علیها السلام دفتر دارد؛ این دفتر را برای قیامت شما گذاشته، در آن نوشته چقدر پول دادی! چقدر برنج دادی! چقدر پیاز و رُب دادی! تمام را می نویسد. مجلسی بود که حاج اشرف و حاج مظلوم در آن بود که از ماوراء خبر می داد.

حالا وقتی حضرت زهرا علیها السلام به آن مَلک گفت: «همه را نوشتی؟!» گفت: «بله! نوشتم.» حضرت فرمود: «یک نفر را

جا گذاشتی!» گفت: «چه کسی را؟!» عده‌ای هستند به امر زهرا‌ی عزیزند، شیعه‌ها قیامت به امرش هستند. حضرت فرمود: «آن را که یک کبریت زد، یادت رفت بنویسی.» یک کبریت به ذغال زده تا برای مجلس امام حسین علیه السلام روشن شود، آن را هم حساب می‌کند. شما شکر کنید که این جلسه را کمک می‌کنید، حضرت زهرا علیها السلام، این پهلو شکسته را کمک می‌کنید. شکر کنید که پول از دستتان جاری شد، سخاوت جاری شد.

شکر نعمت، نعمت افزون کند.

کفر نعمت، نعمت از کفت بیرون کند

خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را می‌گفت: «مادرم در روضه‌ها کفش‌ها را جفت می‌کرد. وقتی مُرد، گفتم مادرا! آن جا چه کاره‌ای؟! گفت کفشدار حضرت زهرا علیها السلام هستم. حضرت زهرا علیها السلام به من گفت کفش‌های دوستان مرا که برای حسین‌ام گریه می‌کردند، جفت کردی، بیا این جا کفشدار من باش!»

هیچ مقامی در دنیا حضرت زهرا علیها السلام را نمی‌شناسد. حضرت زهرا علیها السلام تسلیم خداست؛ خودش حجت خداست. در جوّ خلقت نگاه کرد، دید خدا بهتر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام ندارد و فقط او را دوست دارد، حالا با همه مقامش جانش را فدای امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌کند. با همه مقامش به مجلس ولایت تشریف می‌آورد؛ چون متقی محبت و صفات دوستان



امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و همسر عزیزش را به عالم پخش می‌کند. رفقای عزیز! امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ به این جلسه ما نظر دارد، به متقی فرمود: «حسین! آن‌هایی که از جلسه رفتند، که رفتند. غصه نخور! این‌هایی هم که هستند، می‌روند.» چطور این جمله را فرمود؟! امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید کسی کامل در این جلسه نیست؛ اگر کامل بودند که نمی‌رفتند. کسانی که از جلسه می‌روند، امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ به آن‌ها نظر ندارد؛ می‌روند و طرفدار عمر و ابابکر می‌شوند. خوش به حال کسی که از جلسه نرود تا زمان رجعت! رفقا! این شاء الله این جا بمانید! اگر خدا و ائمه طاهرین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به شما نظر کنند، دیگر گناه و خیال نمی‌کنید. چطور بشود که آن‌ها نظر کنند؟ باید به فکر محبوبتان باشید، نه مقصد خودتان. محبوبتان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد، محبوبتان این جلسه باشد.

من از شما تقاضا می‌کنم حافظ مجلس ولایت باشید. حرف ولایت از این جا به ماوراء قسمت کرده می‌شود؛ چون امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ و امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ در این مجلس آمده‌اند. حرف آن‌ها از این جا به تمام ماوراء پخش می‌شود. جلسه ولایت را از ناموس خود بالاتر بدانید؛ شما ناموس را حفظ می‌کنید؛ اما ولایت، شما را حفظ می‌کند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به در دکان میثم می‌رفت و به او سر می‌زد؛ چون ولایتش را حفظ کرده بود؛ حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ به محبت خودش

سر می زد. زهرا ی عزیز علیها السلام و ائمه علیهم السلام هم که به خانه متقی تشریف آورده اند، می آیند تا هم تأیید و هم تشکر کنند. باید قدردانی کنیم.

تمام خلقت صغیر است، اگر کبیر باشد یک اختیاری دارد. در ماوراء این حرف ها گفته می شود، حرف دنیا نیست. آن جا کاری به غیر از مقصد خدا ندارند، حرف دیگری نیست که آن جا بزنند؛ اما دنیا همه اش حرف دنیا است. من در جو ماوراء هستم که قلبم می گوید علی! چیز دیگری نیست که بگوید! دلم می خواهد قلب شما هم ماورایی باشد، این جا ماوراء نیست، اما قلب شما به ماوراء اتصال می شود.

رفقای عزیز! خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام این جلسه ما را تهیه کرده اند؛ از این جا بروید. این جا که می آید خسته تان نکند؛ وگرنه می روید. زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم همین طور بود، خسته شدند که طرف معاویه رفتند. شما هم از سخاوت خسته می شوید که طرف شیطان می روید. وای بر شما! هر کدام که بخواهید کارشکنی کنید و از این جا بروید، زهرا ی عزیز علیها السلام را ناراحت کرده اید.

من این جا نشسته ام؛ اما همیشه به فکر مردم هستم، ذکر می گویم، «یا ابوالفضل! یا علی!» می گویم. اصلاً چیزی ندارم. شما هم باید این طوری باشید تا بروید.

عزیزان من! این حرف ها را بایگانی نکنید؛ هر دفعه نگاهی به آن کنید؛ عشق دنیا شما را از آن جدا نکند. بعد از من این

حرف‌ها زده نمی‌شود، با همین حرف‌ها مطالعه کنید. ما نباید حرف دیگری بزنیم؛ اگر با این حرف‌ها صحبت کنید، با امیرالمؤمنین علی علیه السلام محشور می‌شوید. با همدیگر هماهنگ باشید و یکدیگر را به خاطر ولایت بخواهید، با هم تماس تلفنی داشته باشید؛ آن وقت با این حرف‌ها شریک می‌شوید. دنبال هیچ کسی هم نروید.

مجلس ولایت آمدن، پاسخ به فرمایشات حضرت زهراست. متقی راجع به حضرت زهرا علیها السلام خیلی غیرت دارد؛ وقتی اسم حضرت زهرا علیها السلام آورده می‌شود، ابعادش به هم می‌ریزد؛ اما ما که مثل متقی نیستیم. بیایید نسبت به جلسه ولایت غیرت داشته باشید! از سرکارتان که می‌آیید، نگاهی به این حرف‌ها کنید، با آن عشق کنید تا با آن محشور شوید؛ عشق جاودانی یعنی این، عشق با ولایت جاودانی است.

هر کسی باید به مجلس ولایت کمک کند؛ یکی با حرفش، یکی با مالش، یکی با قدمش. حفظ جلسه ولایت از حرفش مهم‌تر است. این جلسه معراج است، از معراج هم بالاتر است؛ چون در معراج فقط خودتان را هدایت کردید؛ اما در جلسه ولایت مردم را هدایت می‌کنید. الآن این جلسه امانت است؛ باید آن را به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برسانید. والله اگر از این جلسه بروید، پشت به امر کرده‌اید نه به من. به شما قول می‌دهم که اگر جلسه را ترک نکنید، درکش را به شما می‌دهند. سلمان و اباذر و میثم و مقداد ماندند؛ شما هم

بمانید.

حضور شما در جلسه توفیق است، توفیقش آن است که ائمه طاهریں علیهم السلام باید کمک کنند؛ وگرنه به راه خودتان می‌روید. حضور این مجلس، حضور امام است. کجا برویم که حضور امام باشد؟! حضور امر امام است. این جلسه تکذیب دشمنان ولایت و تأیید ولایت است. شما حضور خودتان را شرط بدانید نه اینکه پیش من بیایید؛ آن وقت از وجود هم استفاده می‌کنید. من مرید خواه نیستم، امر خواه هستم؛ یعنی کسی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دوست داشته باشد، فقط او را می‌خواهم. خدا مَنّت بر سر من گذاشته که شما را به من داده، مرا هم به شما داده است؛ اما شما مرا نفروشید؛ من والله بالله، به دینم شما را نمی‌فروشم.

مجلس ولایت آب زندگانی است. آب زندگانی را باید ولایت بدهد؛ چون آن‌ها دائم زنده‌اند، می‌توانند به شما بدهند؛ آن وقت دائم زنده‌اید. آب زندگانی که اسکندر می‌خواست برای زندگی موقت است؛ ولی ولایت برای زندگی جاویدانی است. الآن شما در آب زندگانی آمده‌اید، روح و جان شما باید این حرف‌ها را بیاشامد و بخورد. آب زندگانی این است که نظری به شما نکنند، آن نظری که امام می‌کند، شما همیشه زنده و جاویدان هستید. پیشروی شما این بوده که فکرتان هیچانی بوده و در مجلس ولایت شفا گرفتید، روح شما شفا گرفته است. قدردانی کنید!

امام صادق علیه السلام می فرماید: «من حسرت می برم به جایی که حرف ما خانواده زده می شود.» امام به چه چیزی حسرت می برد؟! مگر خودش محتاج است؟! نه! حرف من این است که هنوز زنده ام، الآن می خواهم بزنم؛ امام صادق علیه السلام احتیاج به هل من ناصر دارد، به هل من ناصر شما حسرت می برد؛ می بیند شما دارید ائمه علیهم السلام را یاری می کنید و در این مجلس افشای ولایت می کنید؛ یعنی دوست امیرالمؤمنین علیه السلام و زهرای عزیز علیها السلام درست می شود. امام از این خوشش می آید و حسرت می برد؛ وگرنه او که احتیاج ندارد، نفس تمام خلقت در قبضه قدرت امام است.

زمانی که در جلسه ولایت صرف می شود، در کامپیوتر جهانی نوشته می شود و عمرتان کلید نمی اندازد. شما خوشحال باشید! چرا جای دیگر می روید؟! امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خانه من آمده، جای دیگر نمی رود، علی علیه السلام این جاست! من عقیده ام این است که چشم تمام ماورای خلقت و نظرشان به این جاست. کجا می روید؟! این خانه قیامت است.

وقتی به این جلسه کمک می کنید، باید در فکر باشید که به خواست زهرای عزیز علیها السلام کمک می کنید، آن وقت از جان و دل می پذیرید؛ چون حضرت زهرا علیها السلام می خواست جلسه ولایت تشکیل بشود؛ اما نشد. شما چه زحمت هایی کشیدید! یک چیزی که این جا می آورید، عقیده تان این باشد که کمک به امر حضرت زهرا علیها السلام کرده ایم؛ چون خواستش، تشکیل چنین

جلسه‌ای است. به در خانه مهاجر و انصار رفت، آن‌ها نیامدند؛ اما شما خودتان آمده‌اید، در قلبتان حضرت زهرا علیها السلام عنایت کرده است که به این‌جا آمده‌اید، قدردانی کنید!

رفقا! شکر کنید که در این مجلس، در نظرگاه حضرت زهرا علیها السلام و محبت او قرار دارید. شما با خدا شریک می‌شوید. خدا علی علیه السلام و زهرا علیها السلام را می‌خواهد، شما هم می‌خواهید؛ پس شریک شدید بی‌سرمایه. حرف را برای شما بردم بالا. شما را با خدا شریک کردم، قدر بدانید! توجه کنید!

خدا امیرالمؤمنین علیه السلام و زهرا علیها السلام عزیز علیها السلام و امام حسین علیه السلام را به شما داده، چرا توجه ندارید؟! آیا شکرانه نمی‌کنید؟! خدا هستی‌اش را به شما داده، به کجا دیگر می‌خواهید برسید؟! چرا مرا ناراحت می‌کنید؟! خدا ناموسش را به شما داده. بفهمید چه چیزی به شما داده است؟! وقتی محبت زهرا علیها السلام عزیز علیها السلام را داده، خود زهرا علیها السلام را داده است.

رفقای عزیز! معرفت را باید از حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام بخواهید؛ تا نظری به شما کنند و در قلبتان بریزند. آرام باشید! شب و نصف شب به زهرا علیها السلام متوسل شوید! اشکی بریزید و بگویید: «زهراجان! دل مرا باز کن، زهراجان! چشم مرا عالم بین کن، زهراجان! ایرادی‌ها را از قلب من بیرون کن. زهراجان! این وسوسه‌ها را از من بگیر.» اگر نگرفت.

خدا رحمت کند آقای خوانساری را که بنا کرد زحمت‌هایی

که در دنیا هفتاد سال، هشتاد سال کشیده را بگویند، بعد گفت تمام این‌ها نابود است؛ محبت زهرا علیها السلام باقی است. خوانساری! چه آورده‌ای؟ محبت زهرا علیها السلام را.

همان طور که محبت امیرالمؤمنین علیه السلام نجات دهنده است، محبت فاطمه زهرا علیها السلام هم نجات دهنده است. محبت حضرت زهرا علیها السلام، محبت تمام چهارده معصوم علیهم السلام است. اصلاً محبت حضرت زهرا علیها السلام، محبت خداست.

خدایا! به ما هم محبت زهرا علیها السلام عزیز علیها السلام را بده، آن را در قلبمان زیاد کن. محبتش را در قیامت ببریم؛ تا خدا و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، ما را تحویل بگیرند. خدایا! زهرا علیها السلام عزیز علیها السلام از ما راضی باشد، از آن‌هایی باشیم که به ما راه بدهد.

اصلاً امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و امام حسین علیه السلام هم به اجازه مادرشان زهرا علیها السلام هستند، بالاتر ببرم؟! امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم به اجازه‌اش است، زهرا علیها السلام هم به اجازه آن‌هاست؛ آن‌ها نور واحدند؛ با هم نجوا می‌کنند.

خدایا! دل رفقای مرا گنجینه زهرا علیها السلام قرار بده. قلب و دلشان را محل عبور دوازده امام، چهارده معصوم علیهم السلام قرار بده. شیطان در آن‌ها رفتار نکند.

خدایا! دین ما طعمه شیطان نشود. همه می‌خواهند دین ما را ببرند، کسی نمی‌خواهد دین به ما بدهد.

خدایا! ولایت ما را حفظ کن. تتمه عمر ما را در راه خودت قرار بده. اتصالمان قطع نشود، تا قیامت داشته باشیم، پیش

حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ سربلند باشیم، دنیا ما را نبرد.  
خدایا! حمایت از ولایت کنیم، حمایت از حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ  
کنیم؛ چون آقا امام زمان عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى وَرَحْمَةُ الشَّرِيفِ هم همین را می‌گوید:  
«مادر جان! یک نفر از تو حمایت نکرد! همه مسلمان‌ها غیر  
مسلمان بودند.» خدایا! ما را حامی ولایت قرار بده و با همین  
عقیده بمیریم؛ آن وقت حمایت از کل خلقت کرده‌ایم.  
خدایا! به ما توفیق بده، و قتمان و جانمان را فدای ولایت،  
فدای امر تو، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ کنیم.  
خدایا! تو را به حق امام زمان عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى وَرَحْمَةُ الشَّرِيفِ همه رفقا را تسلیم ولایت  
کن. تسلیم حرف ولایت کن. إِنْ شَاءَ اللَّهُ تفرقه در میان شما  
نیفتد و همه هماهنگ باشید. همه یک وجود باشید، پیش  
من یک وجودید. خدایا! معرفت به ما بده که اتصال به وجود  
امام زمان عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى وَرَحْمَةُ الشَّرِيفِ باشیم.  
خدایا! اگر ما زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ پرست نیستیم، زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ خواه باشیم.  
خدایا! تو را به حق حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ که وجودش همیشه  
جاویدان است، به حق وجود ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که وجودشان همیشه  
جاویدان است، رفقای مرا جاویدان قرار بده. خدایا! عقایدی  
که دارند، از عقایدشان بزرگردند.  
خدایا! ما در مقابل ولایت گُرنش کنیم، قدرت نداشته  
باشیم، قدرت از ائمه طاهرین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بخواهیم.  
خدایا! قدرت به ما بده. این قدرت را صرف قدرت کنیم؛  
قدرت تمام قدرت‌ها امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ،



امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کفواً احد است.  
حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ کفواً خلقت است.

امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و متقی است؛ صرف آن‌ها کنیم.  
خدایا! تو را به حق امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ، این رفقای من محبّت  
امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند، از محبّت بالاتر نیست؛ این محبت را  
از آن‌ها نگیر.

خدایا! به ما عُمرِ با سلامت بده، عمری که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ  
و زهرا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و متقی داشته باشیم. عُمری که  
بخواهیم دنبال خلق برویم، آن را قطع کن.

صبر کن یا فاطمه ای بانوی پهلو شکسته  
آن طیب دردمندان با شیشه دارو و درمان خواهد آمد







هدیه: ۳۰/۰۰۰ تومان